

**علل و دلایل شکست**  
**«استراتژی پیشاهنگی»**  
**در یک قرن گذشته**  
**حیات جنبش سیاسی ایران**

**انتشارات مستضعفین**



## شناسنامه کتاب:

اسم کتاب: علل و دلایل شکست «استراتژی پیشاهنگی» در یک قرن  
گذشته حیات جنبش سیاسی ایران

چاپ اول: نشر مستضعفین

چاپ دوم: زمستان ۱۴۰۲

[www.pm-iran.org](http://www.pm-iran.org)

[www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

[info@nashr-mostazafin.com](mailto:info@nashr-mostazafin.com)

انتشارات مستضعفین



علل و دلایل شکست  
«استراتژی پیشاهنگی»  
در یک قرن گذشته حیات  
جنبش سیاسی ایران



گرچه به صورت مکرر در شماره‌های گذشته نشر مستضعفین در خصوص «تفکیک سه مؤلفه‌ای استراتژی پیشاهنگی» (حزب طراز نوین لنینیستی، چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای، ارتش خلقی مائوئیستی) و «دو مؤلفه‌ای استراتژی پیشگامی» (حزب‌گرایانه کلاسیک، اقدام عملی سازمان‌گرایانه و حزب‌گرایانه جنبشی تکوین یافته از پایین) و «دو مؤلفه‌ای استراتژی پیشروئی» (جنبش‌های افقی دموکراتیک، جنبش‌های عمودی سوسیالیستی) در ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران بحث‌های فراوان تئوریک کرده‌ایم و پیوسته در این رابطه تأکید کرده‌ایم که کلید واژه فهم استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته (از خرداد ۵۵ الی الان) که عبارت است از «اقدام عملی سازمان‌گرایانه و حزب‌گرایانه جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پایین» (در پروسس دو فرایند، سازمان‌رزمندگان پیشگام مستضعفین



ایران که آرمان مستضعفین ارگان عقیدتی - سیاسی فرایند اول بوده است و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران که نشر مستضعفین از خرداد ۸۸ الی الان، به عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی فرایند دوم می باشد) در گرو فهم تفکیک شده و آرایش یافته سه استراتژی مختلف «پیشاهنگی و پیشروئی و پیشگامی» در ۱۵۰ ساله گذشته حرکت تحول خواهانه مردم ایران می باشد، چرا که اگر جنبش های مردم ایران در ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول خواهانه جامعه ایران را به چهار حلقه (جنبش های فرهنگی، جنبش های اجتماعی، جنبش های اقتصادی و جنبش های سیاسی) تقسیم نمائیم و در این رابطه بر این باور باشیم که در ۱۵۰ سال گذشته، به خصوص از بعد از شکست ایران (در جنگ های ایران و روسیه در دوران حکومت فتحعلی خان قاجار) در نیمه اول قرن نوزدهم، از آنجایی که این شکست ها باعث گردید تا جامعه ایران به انحطاط تمدنی و انحطاط سیاسی و انحطاط تاریخی و انحطاط فرهنگی و مذهبی خود واقف گردد و در راستای انحطاط زدائی تمدنی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و تاریخی و مذهبی جامعه ایران بود که نظریه پردازان و روشنفکران و پیشقراولان نظری و عملی جامعه ایران دست به کار شدند و هر گروهی از آنها از عباس میرزا و امیرکبیر گرفته تا سیدجمال و سرسلسله جنبان نهضت های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی از نیمه دوم قرن نوزدهم تا به امروز تلاش کرده اند تا در این مسیر گام بردارند.



پر پیداست که وجه مشترک تمامی جریان‌های فوق در طول بیش از ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران در این بوده است که تمامی آنها معتقد بودند که تنها جامعه بزرگ و اردوگاه عظیم مستضعفین ایران به‌عنوان موتور بزرگ حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران می‌باشد و تا زمانیکه این موتور بزرگ به‌صورت دینامیک به حرکت درنیاید، امکان‌رهایی از انحطاط تمدنی و انحطاط سیاسی و انحطاط مذهبی و فرهنگی و انحطاط اجتماعی، تاریخی و اقتصادی وجود ندارد. لذا در راستای به حرکت درآوردن دینامیک این موتور بزرگ (جامعه ایران و اردوگاه عظیم مستضعفین ایران) در ۱۵۰ سال گذشته بوده است که پیش‌قراولان و روشنفکران و نظریه‌پردازان پیش‌تاز نظری و عملی ایرانی به‌طور مداوم و خستگی‌ناپذیر تلاش کرده‌اند تا با رویکردهای مختلف و به‌کارگیری کلیدهای متفاوت، رمز باز شدن قفل حرکت دینامیک موتور بزرگ جامعه ایران (اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) را به‌دست بیاورند.

در نتیجه، در این رابطه بوده است که با یک نگاه کلی در طول بیش از ۱۵۰ سال گذشته (عمر حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران) در راستای به حرکت درآوردن (این موتور بزرگ اردوگاه عظیم مستضعفین) جامعه ایران، از طرف این پیش‌تازان نظری و عملی در یک نگاه کلی «سه استراتژی» مختلف مطرح شده‌است که عبارتند از:

۱ - استراتژی پیشروئی .

۲ - استراتژی پیشاهنگی .

۳ - استراتژی پیشگامی .

قابل ذکر است که هر سه استراتژی مختلف «پیشروئی» و «پیشاهنگی» و «پیشگامی» در ۱۵۰ سال گذشته، علاوه بر اینکه به لحاظ «شکل اعمال» دارای مؤلفه‌های مختلفی بوده‌اند، به لحاظ «جوهر مضمون» هم در عرصه نظری و هم در عرصه عملی، فرایندهای مختلفی طی کرده‌اند. برای مثال آنچنانکه جنبش‌های پیشرو، از جنبش تنباکو و جنبش اجتماعی (انقلاب اول مشروطیت) و جنبش ستارخان و باقرخان (در فرایند دوم انقلاب مشروطیت پس از به توپ بستن مجلس و استبداد صغیر محمدعلی شاه قاجار) و جنبش‌های سه‌گانه منطقه‌ای دهه آخر قرن سیزدهم هجری (کوچک‌خان در گیلان و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و کلنل پسیان در خراسان) و غیره، در چارچوب «استراتژی پیشروئی عملی» قابل تفسیر می‌باشند، استراتژی جنبش فرهنگی روشنفکران ایرانی متأثر از انقلاب کبیر فرانسه در نیمه دوم قرن نوزدهم (از میرزا آقاخان کرمانی صاحب کتاب «تاریخ بیداری» گرفته تا صور اسرافیل و فتحعلی آخوندزاده) و جنبش آگاهی‌بخش مذهبی سیدجمال در ایران تنها در کادر «استراتژی پیشروئی نظری» قابل تفسیر هستند؛

و در همین رابطه آنچنانکه استراتژی «چریک‌گرائی مدرن رژی دبره‌ای» و «ارتش خلقی مائوئیستی و حزب‌گرایانه لنینیستی» در چارچوب «استراتژی پیشاهنگی عملی» قابل تفسیر می‌باشند. استراتژی «جنبش فرهنگی» احمد کسروی و صادق هدایت تا صمد بهرنگی تنها در کادر «استراتژی پیشاهنگی نظری» قابل تفسیر هستند؛ و در ادامه آن، آنچنانکه «جنبش ارشاد شریعتی» (در سال‌های ۴۷ تا ۵۱) و حرکت سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران (در سال‌های ۵۸ تا ۸۸) و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (از خرداد ۸۸ الی الان) در چارچوب «استراتژی پیشگامی عملی» قابل تفسیر هستند، استراتژی کانون نشر حقایق اسلامی استاد محمد تقی شریعتی (در دهه ۲۰) تنها در کادر «استراتژی پیشگامی نظری» قابل تفسیر می‌باشند.

حال در این رابطه و بر پایه آرایش و هیرارشی فوق، استراتژی‌های مختلف پیش‌قراولان و پیشتازان حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران در ۱۵۰ سال گذشته است که می‌توانیم جایگاه هر کدام از نهضت‌ها و جنبش‌ها و جریان‌های پیشتازی که در راستای انحطاط‌زدائی کردن سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و مذهبی و اقتصادی و اجتماعی و تاریخی ایران تلاش کرده‌اند مشخص سازیم. برای مثال وقتی که می‌بینیم که فونکسیون نهایی «جنبش فرهنگی» جلال آل‌احمد به‌علت «تکیه‌بر سنت‌های گذشته و حمایت بی‌چون و چرا از روحانیت دگماتیست

حوزه‌های فقهاتی» (که در طول حیات هزار ساله تاریخی خودشان از قرن چهارم یعنی دوران آل بویه تا به امروز پاسدار گذشته‌گرایی و ارتجاع و دگماتیست و عامل اصلی انحطاط مذهبی و فرهنگی جامعه ایران بوده‌اند) اگر نگوییم که «در خدمت انحطاط‌سازی فرهنگی و مذهبی مردم ایران بوده است» به ضرس قاطع می‌توانیم داوری کنیم که «جنبش فرهنگی جلال آل‌احمد هرگز در خدمت انحطاط‌زدائی فرهنگی و مذهبی جامعه ایران حرکت نکرده است.»

در خصوص «جنبش فرهنگی صادق هدایت» هر چند که او در داستان «بوف کور» (که مانیفست و عصاره تمام اندیشه‌های صادق هدایت می‌باشد) جهت انحطاط‌زدائی تاریخی و تمدنی جامعه ایران معتقد به «بازگشت به دوران طلایی ماقبل اسلام» یعنی دوران کوروش و داریوش و غیره می‌باشد و در «بوف کور» ورود اسلام به ایران به‌عنوان عامل اصلی انحطاط جامعه ایران مطرح می‌کند و عرب‌ستیزی و اسلام‌ستیزی تشویق می‌نماید، هر چند که ما نه با «تشخیص عامل انحطاط» جامعه ایران و نه با «تجویز نسخه درمان انحطاط‌زدائی» صادق هدایت هم‌دل و هم‌رای نیستیم، اما با همه این احوال داوری ما در باب فونکسیون نهضت فرهنگی صادق هدایت با فونکسیون نهضت فرهنگی جلال آل‌احمد متفاوت می‌باشد، چرا که گرچه «گذشته‌گرایی» هم در اندیشه صادق هدایت و هم در اندیشه جلال آل‌احمد به‌عنوان تجویز نسخه درمان

انحطاط جامعه ایران از انحطاط تاریخی و انحطاط فرهنگی و انحطاط اجتماعی می‌باشند و هر چند که جوهر تجویز نسخه درمان هم جلال آل‌احمد و هم صادق هدایت ارتجاعی هستند (نه بازگشت به دوران کوروش و داریوش صادق هدایت می‌تواند جامعه ایران را از انحطاط تاریخی و فرهنگی و اجتماعی نجات دهد و نه بازگشت به سنت‌های گذشته و قیومیت روحانیت ارتجاعی و دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای جلال آل‌احمد می‌تواند جامعه ایران را از انحطاط مذهبی و اجتماعی و فرهنگی و تاریخی و سیاسی و تمدنی و غیره نجات بخشد) با همه این احوال، در داوری نهایی ما فونکسیون جنبش فرهنگی جلال آل‌احمد خطرناک‌تر از فونکسیون جنبش فرهنگی صادق هدایت می‌باشد.

همچنین در خصوص «جنبش فرهنگی احمد کسروی» در دهه ۲۰ با اینکه به‌لحاظ آسیب‌شناسی اندیشه کسروی، رویکرد کسروی مانند رویکرد صادق هدایت عرب‌ستیز و ضد حافظ و ضد سعدی و غیره می‌باشد اما به‌خاطر هسته ضد خرافاتی و ضد تصوف‌گرایی که نهضت فرهنگی احمد کسروی داشته است، ما در هیرارشی فوق نهضت فرهنگی احمد کسروی جزء جریان‌های فرهنگی پیشاهنگ قرار دادیم.

در عرصه جنبش‌های عملی، جنبش ۱۵ خرداد ۴۲ از آنجایی که آبخور اولیه تکوین آن مبارزه زن‌ستیزانه رهبری این جنبش در جریان انتخابات شورای ایالتی ولایتی بوده است، هر چند که در ادامه آن جهت

فشار بر دربار پهلوی در راستای تقسیم قدرت با روحانیت مانند دوران محمدحسین بروجردی رهبری جنبش ۱۵ خرداد تلاش کرد تا با مبارزه با کاپیتولاسیون جوهر ضد آمریکایی (نه ضد امپریالیستی مانند آنچه که در ۱۳ آبان ۵۸ در جریان خیمه شب بازی اشغال سفارت آمریکا توسط جریان موسوی خوئینی‌ها شاهد بودیم) به حرکت خود بدهد، اما به علت مضمون و هژمونی ارتجاعی آن جنبش، ما در هیرارشی فوق جایگاهی برای این جنبش در عرصه سه مؤلفه «پیشاهنگی» و «پیشروئی» و «پیشگامی» قائل نشدیم.

در خصوص جنبش عظیم و سترگ ملی کردن صنعت نفت دکتر محمد مصدق، از آنجایی که من‌های حرکت پارلمانتاریستی و رویکرد لیبرال دموکراسی رهبری این جنبش، خود جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران مستقل از رویکرد پارلمانتاریستی و لیبرال دموکراسی رهبری توانست همراه با بسیج تمامی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و حمایت همه جانبه جنبش کارگری ایران تحت هژمونی جنبش کارگران صنعت نفت خوزستان، جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران را بدل به جنبش رهایی‌بخش و ضد امپریالیستی خلق ایران و کشورهای پیرامونی بر علیه امپریالیست انگلیس بکند، لذا به همین دلیل در هیرارشی فوق جایگاه جنبش ملی کردن صنعت نفت دکتر محمد مصدق به علت همان جوهر رهایی‌بخش و ضد امپریالیستی که داشت و با عنایت به

جایگاه پیشروئی آن در عرصه جنبش رهایی‌بخش خلق‌های کشورهای پیرامونی در شرایط حساس بین‌المللی پس از جنگ بین‌الملل دوم، جزء جنبش‌های پیشرو رهایی‌بخش می‌باشد. در همین رابطه است که ما در هیرارشی فوق، جنبش‌های پیشرو ۱۵۰ سال گذشته تاریخ ایران را به دو مؤلفه «جنبش‌های پیشرو افقی» که جنبش آنها دارای جوهر دموکراتیک می‌باشند و «جنبش‌های پیشرو عمودی» که جنبش آنها دارای جوهر سوسیالیستی می‌باشد، تقسیم نمودیم. لذا مطابق این آرایش جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران، دکتر محمد مصدق به‌علت جوهر رهایی‌بخش و ضد امپریالیستی جزء بزرگ‌ترین جنبش‌های افقی یا دموکراتیک پیشرو تاریخ به حساب می‌آید.

در همین رابطه است که جنبش دانشجویی در ۱۶ آذر ۳۲ که نخستین جنبش اعتراضی بر علیه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بود و دارای جوهر ضد استبدادی و ضد امپریالیستی بوده است، جزء همین جنبش‌های افقی یا دموکراتیک پیشرو هیرارشی فوق قرار می‌گیرد و در این رابطه حتی جنبش کارگری ایران در سال ۵۷ که از ۱۸ شهریور ۵۷ تحت رهبری کارگران صنعت نفت ایران صورت گرفت به‌علت جوهر ضد استبدادی آن جنبش، از آنجایی که آن جنبش از بعد از پیروزی انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ نتوانست در رژیم مطلقه فقهاتی سمت‌گیری ضد استثماری پیدا کند ما در هیرارشی فوق جزء جنبش‌های افقی

پیشرو قرار داده‌ایم.

در خصوص کانون نشر حقایق اسلامی استاد محمد تقی شریعتی در دهه ۲۰ در مشهد به‌علت اینکه این کانون علاوه بر تلاش جهت اصلاح دینی که در جامعه فقه‌زده و تصوف‌زده و استبدادزده و سنت‌زده خرافاتی ایران آن روز جزء نهضت فرهنگی نظری پیشروئی در ادامه نهضت نظری و فرهنگی پیشرو سیدجمال به حساب می‌آمد. از آنجایی که کانون نشر حقایق اسلامی استاد محمدتقی شریعتی در مشهد در دهه ۲۰ من‌های جوهر فرهنگی، برخوردار از جوهر سیاسی نیز بود و در جنبش رهایی‌بخش ملی کردن صنعت نفت ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق در تمامی مراحل از حامیان این جنبش رهایی‌بخش بود و به‌علت همین جوهر دو مؤلفه‌ای کانون نشر حقایق اسلامی استاد محمدتقی شریعتی در مشهد بود که سر سلسله جنبان نهضت پیشاهنگی دهه ۴۰ و ۵۰ من‌های معلم کبیرمان شریعتی امثال عبدالرضا نیک بین عبدی (از بنیان‌گذاران اولیه سازمان مجاهدین خلق) و مسعود و مجید احمدزاده و پرویز پویان (از بنیان‌گذاران اولیه سازمان فدائیان خلق) دست‌پرورده این کانون می‌باشند.

بنابراین رابطه است که در هیرارشی فوق ما کانون نشر حقایق استاد محمد تقی شریعتی جزء جنبش‌های نظری پیشگام قرار دادیم، در صورتی که نهضت سوسیالیستی تقی ارانی و ۵۳ نفر در دوران حکومت



توتالیتر و کودتایی پهلوی اول جزء جنبش‌های نظری پیشاهنگ به حساب می‌آیند و جنبش معلم کبیرمان شریعتی در سال‌های ۴۷ تا ۵۱ به علت اینکه من‌های جوهر اصلاح دینی که بستر ساز اصلاح اجتماعی و اصلاح سیاسی در جامعه ایران می‌باشد، اندیشه شریعتی از جوهر ضد استبدادی و ضد استثمار و ضد استثمار و ضد استعمار و ضد امپریالیستی در دو مؤلفه سلبی و ایجابی برخوردار بود و همین جوهر چند مؤلفه‌ای فوق اندیشه‌های شریعتی در سال‌های ۴۷ تا ۵۱ که شریعتی تمام‌قد (در چارچوب حرکت حسینیه ارشاد) از یک‌طرف وارد مبارزه ایدئولوژیکی آلترناتیوی با «استراتژی پیشاهنگی» (که به‌عنوان گفتمان مسلط جامعه ایران از نیمه دوم دهه ۴۰ تا پایان نیمه اول دهه ۵۰ در آمده بود) شد و از طرف دیگر در عرصه تئوریک وارد مبارزه آلترناتیوی با نظام استثمارگرانه سرمایه‌داری داخلی و سرمایه‌داری جهانی شد.

همچنین در عرصه تدوین اسلام تطبیقی در چارچوب مبارزه ضد استثمار و وارد مبارزه تمام‌عیار آلترناتیوی با اسلام فقهاتی دگماتیست هزار ساله حوزه فقهاتی و متولیان آن روحانیت حوزه‌های فقهاتی از صدر تا ذیل شد و در عرصه سیاسی علاوه بر مبارزه ضد استبدادی با جوهر دموکراتیک و آزادی‌خواهانه در ادامه راه مصدق با رژیم کودتایی و توتالیتر پهلوی، توسط حمایت همه جانبه از جنبش آزادی‌بخش خلق مظلوم فلسطین و مبارزه همه جانبه سیاسی با رژیم متجاوز و نژادپرست

و ضد انسانی و اشغال‌گر اسرائیل مبارزه ضد امپریالیستی خودش را در کادر مبارزه ضد اسرائیلی و ضد صهیونیستی به انجام رسانید. لذا در این رابطه بود که در هیرارشی فوق حرکت شریعتی در پنج سال (۴۷ تا ۵۱) حضورش در رهبری حرکت حسینیّه ارشاد به‌عنوان جنبش عملی و نظری پیشگام مطرح کردیم.

البته در چارچوب این رویکرد به جنبش ارشاد شریعتی است که حرکت سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران در سال‌های ۵۸ تا ۸۸ و در ادامه آن جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در سال‌های ۸۸ الی الان، از آنجایی که ادامه دهندگان جنبش نظری و عملی پیشگام شریعتی و حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری می‌باشند، به‌عنوان پیروان استراتژی پیشگامی در عرصه نظری و عملی در هیرارشی فوق مطرح ساختیم.

پر پیدا است که برای تبیین هیرارشی لایه‌های سه‌گانه هرم استراتژی تاریخ ۱۵۰ ساله گذشته حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران در هر مقطع تاریخی، از فرایندهای مختلف مبارزاتی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌بایست هر سه مؤلفه استراتژی «پیشروئی» و «پیشاهنگی» و «پیشگامی» در پیوند با یکدیگر مورد آنالیز و مطالعه قرار بگیرند، چراکه در هیچ زمانی از فرایندهای تاریخی مبارزات اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در طول ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران

استراتژی‌های سه‌گانه «پیشروئی» و «پیشگامی» و «پیشاهنگی» به‌صورت منفرد عمل نکرده‌است و تنها تک‌سوار میدان نبوده‌اند. هر چند که در فرایندهای مختلف مبارزاتی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (در ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران) یکی از این سه مؤلفه‌های استراتژی نقش محوری داشته است و جنبه گفتمان مسلط بر جامعه ایران پیدا کرده است، ولی با این‌همه «گفتمان مسلط بودن» یکی از این مؤلفه‌های استراتژی سه‌گانه، به‌معنای غیبت دو مؤلفه دیگر استراتژی نبوده است، به‌طوری‌که در این رابطه اگر بخواهیم بر حسب استراتژی مسلط به آرایش هرم مبارزاتی مردم ایران در ۱۵۰ سال گذشته بپردازیم، باید بگوییم که در «فاز اول زمانی» (۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران) این پروسس یعنی در قرن نوزدهم در مرحله «پیشا انقلاب مشروطیت» این استراتژی «فرهنگی پیشروئی» در دو شاخه «سکولارها» و «مذهبی سیدجمال» بوده است که به‌عنوان گفتمان مسلط این هرم استراتژی سه‌گانه عمل کرده است؛ اما به موازات اینکه گفتمان نظری فوق توانست (در مرحله پیشا انقلاب مشروطیت) در عرصه جامعه استبدادزده و تصوف‌زده و سنت‌زده و فقه‌زده و انحطاط‌زده (تمدنی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و مذهبی ایران) ایجاد «سنتز عملی» بکند (که جنبش‌های اجتماعی تنباکو و در نهایت مشروطیت به‌عنوان سنتز عملی مولود همان گفتمان استراتژی نظری و فرهنگی قرن نوزدهم بوده است) همین امر باعث گردید تا در

فاز اول این پروسس «استراتژی پیشروئی» بر «استراتژی پیشاهنگی» و «استراتژی پیشگامی» تقدم فونکسیوني و عملکردی پیدا نماید.

لذا در این رابطه است که حتی شعار «انحطاط‌زدائی» سیدجمال در قرن نوزدهم (در لوای «لشکر جرار» و «سلاطین جبار» و «روحانیت جلیل‌القدر» در این چارچوب) یک شعار و حرکت نظری - فرهنگی «استراتژی پیشرو» بوده است، برعکس شعار «بازسازی عملی و نظری اسلام و مسلمین» علامه محمد اقبال لاهوری توسط «اجتهاد در اصول و فروع» (قرآن و اسلام و کلام و فقه و فلسفه و عرفان و غیره) و شعار «نجات اسلام قبل از مسلمین» یا شعار «اسلام من‌های روحانیت» یا شعار «مبارزه با زر و زور و تزویر» معلم کبیرمان شریعتی که در این چارچوب یک شعار و حرکت نظری - فرهنگی «استراتژی پیشگام» می‌باشد و همین تفاوت جوهری بین حرکت نظری - فرهنگی سیدجمال با حرکت نظری - فرهنگی معلم کبیرمان اقبال و شریعتی بوده است که باعث گردیده است تا «سنتز عملی و عینی» حرکت نظری - فرهنگی سیدجمال جنبش‌های پیشرو در جوامع مسلمین بشود، در صورتی که «سنتز عینی - عملی» حرکت نظری - فرهنگی محمد اقبال لاهوری و شریعتی جنبش‌های پیشگام بوده است.

به همین دلیل، سنتز جنبش‌های اجتماعی در انقلاب اول مشروطیت که صورتی غیر قهرآمیز و غیر آلت‌رناتیو با کل نظام توتالیتر قاجار داشت

و تنها به دنبال «اصلاحات» یا «رفرم» در درون نظام دسپاتیزم قاجار به دست خود حاکمین جبار و حمایت استعمار خارجی بودند، در فرایند دوم انقلاب مشروطیت به صورت جنبش مسلحانه ستارخان و باقرخان درآمد که علاوه بر اینکه برعکس فرایند اول مشروطیت، در فرایند دوم مبارزه صورت آنتاگونیستی داشت، در عرصه «تغییر» معتقد به سرنگونی دیکتاتوری و استبداد صغیر محمدعلی شاه قاجار بودند (که از بعد از به توپ بستن مجلس و حمایت مشروعه خواهان تحت هژمونی شیخ فضل الله نوری توانسته بودند انقلاب اول مشروطه را به شکست بکشانند) هر چند که به علت دخالت خارجی دول استعماری دو قدرت روس و انگلیس هر دو فرایند انقلاب مشروطیت اول و دوم به شکست منتهی گردید و هر دو فرایند انقلاب مشروطیت دارای مضمون و جوهر متفاوتی بودند، با همه این احوال گفتمان مسلط در عرصه استراتژی (در دو فرایند انقلاب مشروطیت) «گفتمان پیشرو» بوده است نه «گفتمان پیشاهنگ» یا «گفتمان پیشگام»، اما شکست ستارخان و باقرخان و جنبش مسلحانه آذربایجان و ایل بختیاری در فرایند دوم مشروطیت که منجر به شکست انقلاب مشروطیت گردید و به موازات آن وقوع جنگ بین الملل اول (از سال ۱۹۱۴) و وقوع دو انقلاب بسیار مهم در روسیه (انقلاب دموکراتیک فوریه ۱۹۱۷ و انقلاب سوسیالیستی ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷) همراه با ظهور و مسلط شدن گفتمان استراتژی حزب - دولت و حزب طراز نوین پیشاهنگی لنین (به خصوص از بعد از شکست

انترناسیونالیست دوم و ظهور انترناسیونالیست سوم تحت هدایت‌گری  
 لنین) و خروج مارکسیست برای اولین بار از لای کتاب‌های کلاسیک  
 توسط لنین و ورود مارکسیست به عرصه اجتماعی و تاریخی و سیاسی  
 باعث گردید تا برای اولین بار «استراتژی پیشاهنگی» (توسط تز حزب  
 طراز نوین پیشاهنگی و استراتژی حزب - دولت و نیابت حزب پیشاهنگ  
 به‌جای طبقه کار لنین) در روسیه و جهان، اعم از کشورهای پیرامونی و  
 کشورهای متروپل متولد گردد؛ که همین ظهور «استراتژی پیشاهنگی»  
 (در اتحاد جماهیر شوروی تازه تأسیس و جهان توسط لنین) بی‌تأثیر  
 در داخل ایران (در شرایط بعد از شکست انقلاب مشروطیت و شرایط  
 جنگ بین‌الملل اول و شرایط شکست «استراتژی پیشرو» در عرصه  
 نظری - عملی) نبود.

در نتیجه همین عوامل باعث گردید تا برای اولین بار در دهه آخر  
 قرن سیزدهم هجری یعنی دهه قبل از کودتای سیدضیاء - رضاخان،  
 امپریالیسم انگلیس در ایران (در سال ۱۲۹۹) در داخل ایران برای اولین  
 بار در تاریخ حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران، «استراتژی پیشاهنگی»  
 ظهور کند که البته ظهور «استراتژی پیشاهنگی» در ایران با ظهور  
 «استراتژی پیشاهنگی» در روسیه توسط لنین در شکل و صورت‌بندی  
 متفاوت بودند، چراکه ظهور «استراتژی پیشاهنگی» در ایران (در دهه  
 آخر قرن سیزدهم هجری و در دهه قبل از کودتای انگلیسی رضاخان -

سیدضیاء در سال ۱۲۹۹):

اولاً برعکس «استراتژی پیشاهنگی» لنین صورت «منطقه‌ای» داشت نه «ملی»، آنچنانکه در روسیه ۱۹۱۷ توسط شعار «صلح، نان، آزادی» لنین اتفاق افتاد.

ثانیاً برعکس «استراتژی پیشاهنگی» لنین، «استراتژی پیشاهنگی» فوق منطقه‌ای (کوچک‌خان در گیلان و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و کلنل پسیان در خراسان) در ایران، از یک عقبه تشکیلاتی تحزب‌گرایانه پیشاهنگی برخوردار نبودند و به‌دلیل همین ابتری در عرصه «استراتژی پیشاهنگی» بود که مانع از آن شد تا (مانند روسیه) «استراتژی پیشاهنگی» کوچک‌خان و شیخ محمد خیابانی و کلنل پسیان «ملی و فرامنطقه‌ای» بشود و همین ضعف استراتژیک بود که باعث گردید تا «استراتژی پیشاهنگی» در جامعه ایران سترون گردد؛ و شرایط برای سرکوب این جنبش‌های سه‌گانه منطقه‌ای پیشاهنگ ایران توسط رضاخان فراهم گردد.

جالب توجه است که در فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» در ایران (از نیمه دوم دهه چهل تا پایان نیمه اول دهه ۵۰ که «استراتژی پیشاهنگی» در ایران به‌عنوان گفتمان مسلط با تاسی از کشورهای آمریکای لاتین صورت چریک‌گرائی مدرن پیدا کرده بود) باز به‌علت اینکه (این فرایند

سوم از «استراتژی پیشاهنگی» در ایران) از عقبه تحزب‌گرایانه برخوردار نبود، این خلأ به‌شدت شرایط جهت سرکوب آنها توسط ساواک رژیم کودتایی پهلوی فراهم کرد. آنچنانکه دیدیم که از بعد از ضربه حمید اشرف از رهبری فدائیان خلق و ضربه بهرام آرام از رهبری مجاهدین خلق مارکسیست شده (در دی ماه ۵۵) شرایط برای نابودی کامل استراتژی چریک‌گرائی در داخل ایران فراهم کرد.

قابل‌ذکر است که در مرحله پیشا انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران آنچنانکه «استراتژی پیشروئی» توانست از سه فرایند نظری - عملی:

۱ - اجتماعی.

۲ - مسلحانه.

۳ - پارلمانتاریستی (ملی کردن صنعت ایران دکتر محمد مصدق) عبور کند و «استراتژی پیشاهنگی» در ایران توانست از سه فرایند:

۱ - منطقه‌ای (در دهه قبل از کودتای رضاخان).

۲ - تحزب‌گرایانه حزب توده (در دهه ۲۰).

۳ - چریک‌گرائی یا ارتش خلقی (دهه بین ۴۰ و ۵۰) عبور کند، به‌علت شکست و بن بست جنبش ارشاد شریعتی (از بعد از تعطیلی



حسینیه ارشاد و دستگیری شریعتی) برعکس دو «استراتژی پیشروئی و پیشاهنگی»، «استراتژی پیشگامی نظری و عملی» نتوانست به جز فرایند جنبشی ارشاد شریعتی در مرحله پیشا انقلاب ضد استبدادی ۵۷ فرایندهای اعتلا بخش و سازمان‌گرایانه جنبشی بعدی خود را طی نماید و همین امر باعث گردید تا شرایط جهت یارگیری و سربازگیری سردمداران از راه رسیده و موج‌سوار فقهتی از نیروی آزاد کرده سیاسی شریعتی فراهم کند.

بنابراین ماحصل آنچه که می‌توان تا اینجا از تحلیل فوق فهم کرد اینکه هر چند استراتژی پیشروئی نظری و عملی در عرصه حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران به صورت مشخص از بعد از رنسانس اروپا و انقلاب کبیر فرانسه و ظهور مدرنیته و مدرنیزاسیون در کشورهای متروپل و کشورهای پیرامونی و ظهور سرمایه‌داری جهانی در اشکال مختلف سرمایه‌داری تجاری، سرمایه‌داری صنعتی، امپریالیسم جهانی و لیبرال سرمایه‌داری و بالاخره نئولیبرال سرمایه‌داری و به‌ویژه از بعد از شکست ایران در جنگ‌های با روسیه در دوران فتحعلی خان قاجار در نیمه اول قرن نوزدهم معنی پیدا کرده است و در این رابطه «استراتژی پیشروئی» در اشکال مختلف:

الف - نهضت فرهنگی روشنفکران نیمه دوم قرن نوزدهم.

ب - نهضت انحطاط‌زدائی سیدجمال .

ج - جنبش اجتماعی تنباکو .

د - جنبش اجتماعی مشروطیت اول .

ه - جنبش ضد استبدادی مسلحانه مشروطیت دوم تحت هژمونی ستارخان و باقرخان .

ز - جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران توسط دکتر محمد مصدق ، مادیت تاریخی و اجتماعی پیدا کرده است .

ظهور و تکوین «استراتژی پیشاهنگی نظری و عملی» در عرصه حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران به‌صورت مشخص از بعد از انقلاب اکتبر روسیه و صدور «استراتژی پیشاهنگی حزب طراز نوین» و استراتژی حزب - دولت و استراتژی جایگزینی حزب پیشاهنگ به‌جای طبقه کارگر لنین از دهه آخر قرن سیزدهم هجری و از بعد از شکست انقلاب دوم مشروطیت توسط جنبش‌های سه‌گانه منطقه‌ای (کوچک‌خان در گیلان و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و کلنل پسیان در خراسان) استارت آن زده شده‌است ، مشخصه اساسی «استراتژی پیشاهنگی» در ایران در مقایسه با «استراتژی پیشروئی» (من‌های تفاوت در دو آبخور انقلاب کبیر فرانسه به‌عنوان آبخور «استراتژی پیشرو» و انقلاب ۲۵ اکتبر روسیه به‌عنوان

آبخور استراتژی پیشاهنگی) عبارتند از:

الف - به علت اینکه نهضت‌های فرهنگی - سیاسی سیدجمال و روشنفکران سکولار قرن نوزدهم ایران بود که بستر ساز اعتلای جنبش اجتماعی تنباکو و جنبش اجتماعی انقلاب اول مشروطیت گردید، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که در عرصه تکوین و اعتلای استراتژی پیشروئی در ایران «جنبش‌های عینی اجتماعی» سنتز جنبش‌های فرهنگی مذهبی و سکولار مقدم بر آن جنبش‌ها بوده است؛ اما در رابطه با «استراتژی پیشاهنگی» موضوع عکس «استراتژی پیشروئی» در تاریخ گذشته ایران اتفاق افتاده است، چراکه جنبش‌های فرهنگی پیشاهنگی در ایران که همگی مولود انقلاب اکتبر روسیه بودند در دهه ۲۰ و از شهریور ۲۰ (پس از تبعید رضاخان به جزیره موریس آفریقای جنوبی توسط انگلستان و پایان دوران دیکتاتوری ۲۰ ساله رضاخان و باز شدن فضای سیاسی جامعه ایران) تکوین پیدا کردند، در صورتی که جنبش‌های اجتماعی پیشاهنگی منطقه‌ای (کوچک‌خان در گیلان و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و کلنل پسیان در خراسان) در دهه قبل از کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ رضاخان - سید ضیا تکوین و اعتلا پیدا کردند و علت این امر آن بود که:

اولاً هم مرزی ایران با روسیه به‌خصوص مناطق شمالی ایران با آن کشور از بعد از شکست ایران در جنگ‌های روسیه و باز تقسیم کشور ایران

توسط دو پیمان تحمیلی ترکمان چای و گلستان پیوند بین مناطق شمالی ایران با مناطق جنوبی روسیه صورت قومی و فرهنگی و مذهبی و تنگاتنگ پیدا کرده بود.

ثانیاً وابستگی جناح ارتجاع مذهبی دوران مشروطیت (تحت هژمونی شیخ فضل الله نوری و شعار مشروعه‌خواهی او) با سفارت روسیه تزاری قبل از انقلاب اکتبر و فوریه و حمایت همه جانبه روسیه تزاری از استبداد محمدعلی شاه بود که باعث گردید تا انقلاب مشروطیت به شکست بیانجامد، بنابراین به علت این عوامل بود که باعث گردید تا مناطق شمال ایران تحت تأثیر مستقیم انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه قرار بگیرند و همین عوامل بود که باعث گردید تا بدون زمینه فرهنگی قبلی انقلاب اکتبر روسیه به صورت سیاسی (نه فرهنگی) به داخل ایران صادر شود.

ورود انقلاب اکتبر روسیه (برعکس انقلاب کبیر فرانسه) به صورت سیاسی (نه فرهنگی) به جامعه ایران باعث گردید تا از همان آغاز ورود و استقرار و تثبیت «استراتژی پیشاهنگی» در سه شکل (تحزب‌گرایانه لنینیستی و ارتش خلقی مائوئیستی و چریک‌گرائی مدرن رژی دبره‌ای آن) در ایران، این استراتژی همراه با آفت‌ها و آسیب‌های همه جانبه‌ای که داشت، در کشور ایران مرده به دنیا بیاید و در سه مقطع اعتلای «استراتژی پیشاهنگی» (قبل از انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران) این آفت‌ها

و آسیب‌های «استراتژی پیشاهنگی» صورتی خودویژه و خاص خود پیدا کرد.

برای مثال در فرایند اول «استراتژی پیشاهنگی» در ایران، یعنی در دهه قبل از کودتای ۱۲۹۹ انگلیسی رضاخان - سیدضیاء، آفات «استراتژی پیشاهنگی» عبارت بودند از:

۱ - فقدان بستر فرهنگی قبلی.

۲ - ورود سیاسی این استراتژی که باعث پیوند یکطرفه بین جنبش‌های سه‌گانه منطقه‌ای فوق با حزب - دولت لنین در روسیه شد.

۳ - دخالت‌های یکطرفه حزب کمونیست شوروی در عرصه تصمیم‌گیری و مبارزه مردم مناطق سه‌گانه فوق ایران.

۴ - سترون شدن این جنبش‌های سه‌گانه منطقه‌ای جهت فراگیری و ملی شدن آنها که خود همین امر عامل شکست این جنبش‌های توسط رضاخان گردید.

در فرایند دوم اعتلای «استراتژی پیشاهنگی» در ایران، یعنی در دهه ۲۰ و از بعد از جنگ بین‌الملل دوم و تبعید رضاخان توسط امپریالیسم انگلیس به آفریقای جنوبی و جزیره موریس، باز همین آفت فرایند اول «استراتژی پیشاهنگی» به شکل اگرانديسمان شده در پروژه دست‌ساز

فرقه دموکرات پیشه‌وری آذربایجان و حزب دست‌ساز توده دهه ۲۰ ظهور پیدا کرد، چرا که:

الف - خود فرقه دموکرات آذربایجان پیشه‌وری برای مدت یکسال در زمان اشغال شمال ایران توسط ارتش استالین (حکومت شوروی برای تثبیت حاکمیت خود بر بخشی از سرزمین اشغال شده ایران متوسل به حمایت از فرقه دموکرات پیشه‌وری در آذربایجان گردید) اما پس از تهدید حمله اتمی امپریالیسم آمریکا به شوروی (جهت خروج از ایران) با خروج ارتش استالین از ایران به دستور حزب کمونیست شوروی و کنسول این کشور در آذربایجان، پیشه‌وری و دار و دسته‌اش ایران را ترک کردند و به باکو رفتند و بالاخره در آنجا توسط پروژه طراحی شده دستگاه امنیتی استالین در تصادف ساختگی کشته شد.

ب - حزب دست‌ساز توده که از بعد از شهریور ۲۰ (و از بعد از اشغال بخشی از خاک ایران توسط ارتش استالین و از بعد از تبعید رضاخان توسط انگلیس و از بعد از پایان یافتن دوران ۲۰ ساله استبداد رضاخانی) توسط حزب کمونیست استالین، در راستای بسترسازی تقسیم قدرت در ایران بین قدرت‌های جهانی به نفع اتحاد جماهیر شوروی در دوران جنگ سرد تکوین و ظهور پیدا کرد، در طول ۱۲ سال (از شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) حیات سیاسی و دوران اعتلای خود در عرصه مخالفت و مبارزه با حرکت رهایی‌بخش ملی کردن صنعت نفت

دکتر محمد مصدق و در راستای تثبیت «منافع شوروی استالینی» در ایران به صورت یکی از شاخه‌های زیرمجموعه حزب کمونیست استالینی شوروی و انترناسیونالیست چهارم استالینی، بر علیه منافع مردم مظلوم ایران، درآمد.

به طوری که طبق گفته خلیل ملکی، در آن ۱۲ سال وضعیت سیاست انترناسیونالیستی حزب توده به این شکل بود که «انترش حزب توده بود و ناسیونالیستش شوروی» و همین امر باعث گردید تا مانند «فرایند اول استراتژی پیشاهنگی» در «فرایند دوم استراتژی پیشاهنگی» هم این استراتژی در ایران شکست قطعی و همه جانبه بخورد. به طوری که کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بیش از آنکه و پیش از آنکه نماد شکست مصدق و تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران باشد، نماد شکست همه جانبه حزب توده و فرایند دوم «استراتژی پیشاهنگی» در ایران است؛ و در کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۳۲ که نخستین کودتای امپریالیسم آمریکا می‌باشد، بیش از آنکه مصدق شکست بخورد، این حزب توده و «استراتژی پیشاهنگی» بود که شکست خورد، چراکه مصدق در تاریخ پسا کودتای ۲۸ مرداد امپریالیسم آمریکا، هر چند به لحاظ سیاسی شکست خورد، اما به لحاظ تاریخی و اجتماعی و فرهنگی پیروز شد. آنچنانکه امروز شاهدیم که با اینکه ۳۹ سال است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران، شبانه‌روز بر علیه مصدق تبلیغ می‌کند و حتی بر استخوان‌های

مصدق هم رحم نکردند و در سال ۵۹ فتوای تکفیر مصدق صادر کردند، امروز مصدق در قلب‌های مردم ایران حاضر می‌باشد به طوری که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران حتی از نام‌گذاری یک کوچه در روستاهای دور افتاده ایران به نام مصدق وحشت می‌کند؛ و هنوز رژیم مطلقه فقهاتی بزرگ‌ترین خطر آلترناتیو حکومت خود و هویت سیاسی و فرهنگی و اجتماعی و تاریخی‌اش مصدق می‌داند؛ و این چیزی نیست جز نمایش «پیروزی مصدق در شکست سیاسی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیست آمریکا بر علیه مردم مظلوم ایران»؛ اما برعکس مصدق، با کودتای ۲۸ مرداد حزب توده برای همیشه در تاریخ سیاسی مردم ایران مرد و دیدیم که در طول ۶۴ سالی که از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ می‌گذرد هرگز و هرگز حزب توده دیگر نتوانسته حتی برای برهه‌ای از زمان به دوران طلایی خودش در دهه ۲۰ باز گردد.

البته «اوج شکست استراتژی پیشاهنگی» در ایران برمی‌گردد به «فرایند سوم پروسس استراتژی پیشاهنگی» در ایران، یعنی در دوران مسلط شدن «گفتمان استراتژی رویکرد چریک‌گرائی مدرن در جامعه ایران» در دهه ۴۰ و ۵۰ (از نیمه دوم دهه چهل تا پایان نیمه اول دهه ۵۰) چرا که:

اولاً ورود استراتژی چریک‌گرائی مدرن در دهه ۴۰ - ۵۰ مولود کودتای ۲۸ مرداد و شکست تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران بود.



ثانیاً ورود «استراتژی پیشاهنگی چریک‌گرائی مدرن» (نه چریک‌گرائی سنتی نواب صفوی) به ایران، مولود سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۴۲ توسط دربار کودتایی و توتالیتیر پهلوی و عدم توانایی رهبری آن قیام جهت مبارزه درازمدت و مترقیانه و سازماندهی شده انقلابی.

ثالثاً ورود «استراتژی پیشاهنگی چریک‌گرائی» به ایران مولود پیروزی سیاسی این استراتژی در بعضی از کشورهای آمریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی به صورت موقتی و نسبی بود.

رابعاً ورود «استراتژی پیشاهنگی چریک‌گرائی مدرن» رژی دبره‌ای به ایران در دهه ۴۰ - ۵۰ مولود شرایط اعتلای مبارزات رهایی‌بخش خلق‌های کشورهای پیرامونی در شرایط بعد از جنگ بین‌الملل دوم بود.

خامساً ورود «استراتژی پیشاهنگی چریک‌گرائی مدرن» در دهه ۴۰ - ۵۰ به ایران مولود شکست استراتژی تحزب‌گرایانه حزب توده و استراتژی رفرمیستی آشتی‌جویانه لیبرالیسم مذهبی و لیبرالیسم ملی و سکولار در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بود.

سادساً ورود «استراتژی پیشاهنگی چریک‌گرائی مدرن» در دهه ۴۰ - ۵۰ به ایران مولود سیاست سرکوب و اختناق همه جانبه رژیم توتالیتیر و کودتایی پهلوی در مرحله پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بود که هر گونه صدای اعتراض و مبارزه در داخل ایران تحت هر شکل و صورتی توسط

تیغ و داغ و درفش و شکنجه و کشتار و بگیر و ببند و زندان و ساواک و غیره سرکوب می‌کرد و آنچنانکه مهندس مهدی بازرگان در دفاعیه خود در دادگاه، قبل از شروع فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» (شروع استراتژی چریک‌گرایی مدرن در ایران) اعلام کرد: «ما آخرین گروهی هستیم که با زبان قانون با شما صحبت می‌کنیم.»

به همین دلیل نظریه‌پردازان «استراتژی پیشاهنگی» جهت تبیین چریک‌گرایی به‌عنوان «یک استراتژی» (نه تاکتیک) و به‌عنوان «یک ضرورت» و تنها راه تغییر در جامعه ایران با شعار قیام مسلحانه پیشاهنگ «تنها غرش رعدی بود که در آسمان بی‌ابر ایران به صدا درآمد» در دهه ۴۰ و ۵۰ تلاش می‌کردند تا علاوه بر اثبات ضرورت و حقانیت تاریخی استراتژی خود به حذف و به محاق کشانیدن جریان‌های آلترناتیو جنبش سیاسی ایران (که در رأس آنها «استراتژی پیشگام» معلم کبیرمان شریعتی که در چارچوب «جنبش خودآگاهی‌بخش و استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه و حزب‌گرایانه جنبشی تکوین یافته از پایین» قرار داشت و در آن تندپیچ تاریخ ایران تنها استراتژی بود که می‌توانست جامعه ایران و اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را در مسیر تحول جامعه‌سازانه قرار دهد) بپردازند.

باری، به این ترتیب بود که فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» که همان «استراتژی وارداتی چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای و یا ارتش خلقی

مائوئیستی» بود، توانست در دهه ۴۰ و ۵۰ (از نیمه دوم دهه چهل تا پایان نیمه اول دهه ۵۰ به مدت ده سال) به عنوان «گفتمان مسلط تغییر» در جامعه استبدادزده پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ ایران درآید و نه تنها «استراتژی پیشرو» جامعه ایران در چارچوب جنبش‌های پیشرو گروه‌های مختلف اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به محاق کشانید، بلکه به چالش سیاسی با «استراتژی پیشگامی جنبش خودآگاهی‌بخش ارشاد شریعتی» نیز پرداخت، اما از آنجایی که «استراتژی پیشاهنگی چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای و ارتش خلقی مائوئیستی» از نیمه دوم دهه ۴۰ در شرایطی به صورت یکطرفه و مکانیکی وارد دیسکورس مبارزاتی جامعه ایران گردید که علاوه بر اینکه حامل تمامی آسیب‌ها و آفت‌های دو فرایند قبلی «استراتژی پیشاهنگی» در ایران بود (فرایند اول گفتمان «استراتژی پیشاهنگی» در دهه قبل از کودتای ۱۲۹۹ انگلیسی رضاخان - سیدضیاء تحت هژمونی سه جنبش منطقه‌ای کوچک‌خان در گیلان و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و کلنل پسیان در خراسان بود و فرایند دوم «استراتژی پیشاهنگی» در دهه بعد از شهریور ۲۰ تحت هژمونی فرقه دمکرات پیشه‌وری در آذربایجان و حزب توده بوده است)، به علت روش خشونت‌آمیز این استراتژی در فرایند سوم (یادمان باشد که شعار مائو در این رابطه عبارت بود از اینکه: «قدرت از لوله تفنگ می‌گذرد» و فراموش نکنیم که مسعود احمدزاده از نظریه‌پردازان چریک‌های فدائی خلق می‌گفت: «چریک یک حزب است» و «عمر

چریک حداکثر شش ماه است» و «موتور بزرگ جامعه ایران تنها توسط موتور کوچک به حرکت درمی آید» و «چریک‌گرایی در ایران هم تاکتیک است و هم استراتژی» در مبارزه با مخالفین و دشمنان تعریف کرده خود و به‌علت «مطلق کردن مسائل امنیتی جهت حفظ خود و تشکیلات خویش» در فضای اختناق و سرکوب حاکم بر جامعه ایران توسط رژیم توتالیتر و کودتایی پهلوی، فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» در ایران در دهه ۴۰ - ۵۰ همراه بود با «ظهور تشکیلات دسپاتیسم و هرمی و یکطرفه مبتنی بر سانترالیسم مطلق» که هر چند نظریه‌پردازان اولیه این جریان‌های چریکی - تشکیلاتی فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی»، بر اعتقاد به اصل «سانترالیسم دموکراتیک» و اصل «رهبری جمعی» و اصل «وحدت فرد و مسئولیت» در درون تشکیلات چریکی و ارتش خلقی ادعا و تأکید می‌کردند، ولی در عمل به‌جز «گزارش‌دهی یکطرفه از پایین به بالا» چیزی از اصول فوق در تشکیلات چریکی دهه ۴۰ - ۵۰ فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» در ایران باقی نماند.

در نتیجه همین «سانترالیسم مطلق» و «تشکیلات هرمی» و «رهبری دسپاتیسم» و «قربانی شدن دموکراسی در تشکیلات چریکی» دهه ۴۰ - ۵۰ فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» (که امری جبری بود) باعث گردید تا در طول ده سال حیات گفتمان چریکی و ارتش خلقی فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» در ایران، به‌جز شهید و زندان و

شکنجه‌های استخوان‌سوز و تشکیلات‌سوز پیشاهنگان قهرمان شده، دستاوردی سیاسی و مبارزاتی برای جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نداشته‌باشد که همین امر باعث گردید تا در دی ماه ۵۵ با ضربه بهرام آرام (از تشکیلات مارکسیست شده مجاهدین خلق) و ضربه حمید اشرف (رهبری سازمان فدائیان خلق) به صورت مطلق و کامل، فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» در داخل ایران (من‌های درون زندان‌های شاه) به بن‌بست کامل و مطلق برسند و در غیبت کامل و مطلق تشکیلات فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» بود که از سال ۵۶ جنبش ضد استبدادی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به حرکت درآمد.

بر این مطلب بیافزاییم که اوج فاجعه سنتز تشکیلات هر می فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» در ایران در دهه ۴۰ - ۵۰ من‌های قربانی شدن «سازمان‌گری افقی جنبش‌های پیشرو» در پای «تشکیلات نظامی و چریکی پیشاهنگ» انجام مبارزه ایدئولوژیکی درون تشکیلاتی این جریان‌های پیشاهنگ فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» از طریق لوله‌های تفنگ و تسویه‌های خونین درون تشکیلاتی بود که فونکسیون اجتماعی این فاجعه درون تشکیلاتی جریان‌های چریکی در جامعه ایران، فراهم شدن شرایط جهت رشد رویکرد دگماتیسم مذهبی و اعتلای سیاسی افشار سنتی میانی جامعه ایران بود، همان فاجعه‌ای که جامعه نگون‌بخت ایران مدت نزدیک به چهل سال است که با حاکمیت

رژیم مطلقه فقهاتی و رهبری ارتجاع مذهبی و سلطه اسلام فقهاتی و دگماتیسم حوزه‌های فقهی بر جامعه ایران در حال پرداختن هزینه خانمان سوز آن می‌باشند؛ بنابراین، استراتژی قهرآمیز و خشونت‌طلب و عدم رهبری صالح تثبیت شده در طول ده سال فرایند این استراتژی بر جریان‌های چریکی (به‌علت ضربات کوبنده رژیم کودتایی و توتالیتر پهلوی و دستگاه سرکوب او یعنی ساواک) باعث گردید تا فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» در دهه ۴۰ - ۵۰ برای جامعه ایران به‌عنوان یک پراتیک تلخ و بی‌حاصل با کوهی از هزینه‌های پیشاهنگ تعریف گردد.

جریان کودتای اپورتونیستی درون تشکیلاتی مجاهدین خلق تحت هژمونی محمد تقی شهرام به‌مدت سه سال - از زمستان ۵۲ تا زمستان ۵۵ - مشتی از خروار و نمایش‌دهنده تمامی آنچه می‌باشد که فوقاً در آسیب‌شناسی فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» (استراتژی چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای و ارتش خلقی مائوئیستی) در ایران در دهه ۴۰ - ۵۰ مطرح کردیم. البته جامعه نگون‌بخت ایران با اینکه بیش از ۴۰ سال از دوران فراز و فرود «استراتژی پیشاهنگی چریک‌گرایی مدرن» می‌گذرد، به‌علت بازتولید جریان‌های تابع «استراتژی پیشاهنگی» از فردای انقلاب شکست خورده ضد استبدادی ۵۷ در طول ۴۰ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که این جریان‌های بازتولید شده «استراتژی پیشاهنگی» با استفاده از فرهنگ آرمان‌گرایانه به‌جا مانده از آن دوران، در طول ۴۰

سال گذشته در چارچوب سه رویکرد «استراتژی پیشاهنگی»: رویکرد تحزب‌گرایانه لنینیستی، رویکرد چریک‌گرایانه رژی دبره‌ای، رویکرد ارتش خلقی مائوئیستی، همراه با همه آن آفت‌های اگرائدیسمان شده گذشته خود که قبلاً مطرح کردیم دوباره رهبری جنبش سیاسی ایران را در دست گرفته‌اند) در حال پرداخت هزینه می‌باشند؛ که فراز و فرود چهل ساله سازمان مجاهدین خلق در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مرحله پسا انقلاب ضد استبدادی ۵۷ در چارچوب «استراتژی پیشاهنگی»، نمایش‌گر کامل منحنی حرکت جریان‌های تابع «استراتژی پیشاهنگی» بیش از یک قرن گذشته تاریخ ایران می‌باشد؛ و نمایش‌گر کامل هزینه‌هایی است که مردم ایران (در ۴۰ سال گذشته در این رابطه) کرده‌اند، می‌باشد. چراکه:

الف - به‌علت خلأ «استراتژی پیشگامی جنبش ارشاد شریعتی» در فرایند پیشا و پسا انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران.

ب - به‌علت شکست «استراتژی پیشاهنگی تحزب‌گرا نه لنینیستی حزب توده» در فرایند پیشا و پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا به امروز.

ج - به‌علت غیبت «جنبش‌های پیشرو مستقل اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» در دو مؤلفه «افقی و عمودی» اعم از جنبش افقی دانشجویان و جنبش افقی زنان و جنبش افقی کارمندان و معلمان و دانش‌آموزان

و غیره و جنبش‌های عمودی طبقه کارگر ایران و زحمت‌کشان شهر و روستا به صورت سازمان‌یافته و تشکیلات مستقل در فرایند پيشا و پسا پروسس انقلاب ضد استبدادی شکست خورده ۵۷ مردم ایران.

د - به‌علت بازتولید جریان‌های تابع «استراتژی پیشاهنگی چریک‌گرائی و ارتش خلقی» در فرایند پسا انقلاب شکست خورده ضد استبدادی مردم ایران.

ه - به‌علت شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ و عدم صلاحیت و عدم پتانسیل تاریخی هژمونی آن انقلاب که باعث ظهور هیولای رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ سال گذشته شده‌است، شرایط جهت ظهور گفتمان مسلط چریک‌گرائی و ارتش خلقی از ۳۰ خرداد بر جامعه ایران (توسط اشتباه تحلیلی رهبری سازمان مجاهدین خلق در تبیین «توازن قوا» در جامعه ایران و «نادیده‌گرفتن شرایط ذهنی و عینی انقلاب در جامعه ایران» یعنی در شرایط تاریخی که توازن قوا در جامعه ایران به نفع رهبری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود که همین اشتباه تحلیلی رهبری مجاهدین خلق در عرصه تبیین و تحلیل توازن قوا باعث گردید تا بستر جهت روی‌آوری به عرصه آنتاگونیست و ترور و جنگ چریکی و بالاخره ارتش خلقی) فراهم بشود، البته همین عوامل باعث گردید تا شرایط جهت سرکوب و قلع و قمع خونین و اسیرگشی هژمونی مطلقه فقهاتی حاکم در دهه ۶۰ و از بعد از شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷



(که رهبری رژیم مطلقه فقاهتی جهت قلع و قمع اپوزیسیون و جهت نهادینه کردن حاکمیت خود بر توده‌های مردم ایران مترصد فرصت جهت سرکوب و قلع و قمع کل جنبش‌های افقی و عمودی پیشرو و پیشگام و پیشاهنگ جامعه ایران بود) فراهم بشود.

شکست «استراتژی چریک‌گرایی و ارتش خلقی» و مبارزه قهرآمیز مسلحانه سازمان مجاهدین خلق در فرایند پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ (که به مردم ایران و نیروهای تشکیلاتی خود وعده سرنگونی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم حداکثر تا ۳ ماه پس از ۳۰ خرداد سال ۶۰ داده‌بودند) همراه با خروج و هجرت و فرار رهبری سازمان مجاهدین خلق از کشور (پس از شکست استراتژی کوتاه‌مدت پیش‌بینی شده پیشاهنگی چریک‌گرایی و ارتش خلقی و مبارزه مسلحانه و قهرآمیز این سازمان) از ۲۵ مرداد سال ۶۰ تا پایان ۶۲ و تلاش رهبری سازمان مجاهدین خلق (که از بعد از ۳۰ خرداد سال ۶۰ توسط تکیه‌بر استراتژی مبارزه مسلحانه و قهرآمیز و آنتاگونیست و ترور جهت سرنگونی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم توانسته‌بودند در فضای کشت و کشتار و خفقان و سرکوب مطلق و همه‌جانبه توسط رژیم مطلقه فقاهتی حاکم هژمونی جنبش سیاسی ایران و کل جنبش پیشرو افقی و عمودی و پیشگام و پیشاهنگ در دست بگیرند) از بعد از شکست «استراتژی مبارزه مسلحانه و قهرآمیز و چریک‌گرایی» سازمان مجاهدین خلق و فرار رهبری سازمان

در ۲۵ مرداد سال ۶۰ از کشور (که با هزینه کشتار هزاران نفر از نیروهای جنبش‌های پنج گانه پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی پیش می‌رفت) رهبری خارج‌نشین سازمان مجاهدین خلق «جهت حفظ نیروهای درون تشکیلاتی بحران‌زده سازمان مجاهدین خلق» به انجام این امور پرداخت:

۱ - خارج کردن کادرها و اعضا این سازمان (به‌خصوص از بعد از ضربه موسی خیابانی در ۱۹ بهمن سال ۶۰ و ضربه مهرماه راهپیمایی‌های مسلحانه سال ۶۰ و ضربه محمد ضابط در اردیبهشت ۶۱) از کشور.

۲ - در خارج از کشور پس از انتقال نیروهای باقی مانده این سازمان بحران‌زده و شکست خورده در تحلیل و تئوری و استراتژی رهبری سازمان مجاهدین خلق از زمستان سال ۶۳ در فرانسه کوشید تا «به‌جای بازشناسی تئوریک و سیاسی و تشکیلاتی علل شکست استراتژی مسلحانه و قهرآمیز پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰» توسط آدرس غلط دادن به نیروهای بحران‌زده درون تشکیلاتی خود، با تکیه قالبی و صوری بر شعار «انقلاب ایدئولوژیک» توده‌های تشکیلاتی خود را به‌دنبال نخود سیاه روانه سازد.

قابل‌ذکر است که در پروژه «انقلاب ایدئولوژیک» رهبری سازمان مجاهدین خلق که از زمستان سال ۶۳ در فرانسه آغاز شد و در فرایند پسا شکست جنگ فروغ جاودان در تابستان سال ۶۷ به اوج خود رسید،

اصلاً و ابداً صحبت از تحول و انقلاب در ایدئولوژی و تئوری و استراتژی سازمان مجاهدین خلق که علت اصلی شکست این سازمان (از ضربه اول شهریور سال ۵۰ توسط ساواک شاه و مراد دلفانی که منجر به دستگیری ۱۸۰ نفر از رهبری و کادرها و اعضا و هواداران این سازمان یعنی ۹۰٪ کادرهای رهبری و ۸۰٪ کادرها و اعضای میانی این تشکیلات گردید تا ضربه اپورتونیستی جریان تحت رهبری محمدتقی شهرام از زمستان سال ۵۲ تا زمستان سال ۵۵ تا شکست در تحلیل و تبیین و تعیین استراتژی قهرآمیز مسلحانه از ۳۰ خرداد سال ۶۰ به بعد) می باشد، مطرح نگردیده است و حتی در نیم قرنی که از عمر حیات برون‌ی این سازمان می گذرد، به اندازه یک نیم سطر نوشته و گفته (در باب نقد تئوریک منوئل و فردی رهبری و ایدئولوژی انطباقی و استراتژی وارداتی و تشکیلات هرمی و رهبری دسپاتیزم و رویکرد فرقه‌گرایانه مذهبی این سازمان) وجود ندارد؛ و همه اندیشه‌ها و تئوری و استراتژی و ایدئولوژی ۵۰ ساله گذشته این سازمان در هاله‌ای از تقدس و بیرون از نقد و انتقاد گذاشته شده است.

لذا به همین دلیل، برعکس ظاهر شعار «انقلاب ایدئولوژیک» رهبری سازمان مجاهدین خلق در سال ۶۳ (در مرحله پسا شکست استراتژی مسلحانه و قهرآمیز و چریکی ۳۰ خرداد سال ۶۰) رهبری سازمان تا به امروز می‌کوشد تا شعار «انقلاب ایدئولوژیک» خود در عرصه عمل

بدل به شعار «انقلاب درون تشکیلاتی» جهت «حل بحران‌های درون تشکیلاتی» سازمان مجاهدین خلق در فرایند پسا شکست استراتژی مسلحانه ۳۰ خرداد سال ۶۰ بکند؛ و به همین دلیل از همان سال ۶۳ در چارچوب شعار «انقلاب ایدئولوژیک» رهبری سازمان مجاهدین خلق به‌جای اینکه تئوری و استراتژی و تحلیل عام و خاص و کنکریّت خود از موازنه قوا تا شرایط مشخص تاریخی و فرهنگی جامعه ایران و اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و جنبش‌های پنج‌گانه پیشرو این اردوگاه را به زیر چکش نقد و انتقاد درونی، جهت حل بحران تاریخی و تئوریک در عرصه استراتژی و ایدئولوژی و تشکیلاتی بکشاند، از همان آغاز «انقلاب ایدئولوژیک» خود، مبارزه با فردیت و تسویه حساب درون تشکیلاتی و تصفیه غیر خودی در تشکیلات مجاهدین خلق و تشکیل دادگاه‌های درون تشکیلاتی در چارچوب شعار «انتقاد از خود» (آن هم خارج از محدوده تقدس یافته رهبری) جهت استحاله رهبری مسعود رجوی از «رهبری سیاسی و رهبری تشکیلاتی» به «رهبری عقیدتی» تعریف کرده است.

در نتیجه دستاورد نهایی خروجی انقلاب ایدئولوژیک رهبری سازمان مجاهدین خلق در ۳۳ سال گذشته عمر این انقلاب ایدئولوژیک عبارت می‌باشند از:

الف - ازدواج با مریم در سال ۶۴ جهت تثبیت رهبری عقیدتی مسعود

رجوی بر سازمان و جداسازی رهبری تشکیلاتی از رهبری عقیدتی.

ب - هجرت مسعود رجوی به عنوان «رهبری عقیدتی» سازمان مجاهدین خلق و رهبری سیاسی و تشکیلاتی سازمان از فرانسه به عراق - در ۱۷ خرداد سال ۶۵ - جهت بازتولید تشکیلات متلاشی شده نظامی سازمان مجاهدین خلق در چارچوب همان تئوری‌های عام و خاص و کنکریت استراتژی مسلحانه و قهرآمیز و پیشاهنگ و ارتش خلقی پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ مجاهدین خلق.

قابل ذکر است که رهبری سازمان مجاهدین خلق در فرایند جدید خود پس از هجرت از فرانسه به عراق کوشید تا (برعکس فرایند پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ که معتقد بود توسط موتور کوچک سازمان مجاهدین خلق می‌تواند موتور بزرگ جامعه ایران را در مسیر سرنگونی قهرآمیز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران به حرکت درآورد) با تکیه بر استراتژی «حضور در شکاف‌ها و بازی با تضادها» به جنگ با رژیم مطلقه فقهاتی و سرنگونی این رژیم (به جای دینامیزم درونی مرحله پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰) توسط دینامیزم برون‌ی برود؛ و به همین دلیل قبل از این هجرت توسط ملاقات با طارق عزیز (در خصوص جنگ بین دو رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران و حزب بعث عراق و صدام حسین) به نمایندگی از مردم ایران صلح‌نامه امضا کرد و همین انحراف استراتژی رهبری سازمان مجاهدین خلق باعث گردید تا این سازمان با حضور در کنار

خشن‌ترین دیکتاتور منطقه توسط تدارکات رژیم توتالیتار صدام حسین به بازسازی تشکیلات نظامی خود و دستیابی به ارتش آزادی‌بخش پردازد. در نتیجه این انحراف در عرصه تحلیل و استراتژی رهبری مجاهدین خلق باعث گردید تا در فرایندهای جنگ‌طلبانه صدام حسین، تشکیلات مجاهدین خلق و ارتش آزادی‌بخش در خدمت فرایندهای جنگ‌طلبانه صدام حسین درآید نه بالعکس.

اعلام تأسیس ارتش آزادی‌بخش در ۳۰ خرداد سال ۶۶ نخستین میوه شجره پیوند بین رهبری سازمان مجاهدین خلق با رژیم کودتایی و توتالیتار صدام حسین بود که حملات نظامی ارتش آزادی‌بخش و در رأس آنها حمله فروغ جاویدان (در تابستان ۶۷ پس از زهر خوران و پذیرش قطعنامه آتش بس شورای امنیت توسط رهبری رژیم مطلقه فقاهتی) که منجر به شکست نظامی ارتش آزادی‌بخش و کشته شدن بیش از ۱۳۸۰ نفر از اعضا و کادرهای سازمان مجاهدین خلق همراه با هزاران نفر مجروح و اسیر و در نهایت بسترساز پروژه اسیرکشی رهبری رژیم مطلقه فقاهتی در تابستان ۶۷ گردید، از دیگر میوه‌های شجره پیوند رهبری سازمان مجاهدین خلق با رژیم جنگ‌طلب و دیکتاتور و کودتایی و توتالیتار صدام حسین بود.

همچنین حمایت همه جانبه ارتش آزادی‌بخش از حمله نظامی بی‌خردانه صدام حسین به کویت که منجر به سرکوب همه جانبه ارتش صدام

حسین توسط ناتو به رهبری امپریالیسم آمریکا گردید، از دیگر میوه‌های شجره پیوند رهبری سازمان مجاهدین خلق با رژیم ضد خلقی صدام حسین بود و به همین ترتیب حمله همه جانبه ارتش امپریالیسم آمریکا در سال ۲۰۰۳ به عراق و اشغال نظامی خاک عراق و سرنگون کردن صدام حسین و خلع سلاح کردن ارتش آزادی‌بخش و حاکم کردن جناح شیعه وابسته به رژیم مطلقه فقهاتی تحت رهبری مالکی بر عراق در مرحله پسا اشغال عراق و هجمه سازماندهی شده همه جانبه رژیم مطلقه فقهاتی به سازمان مجاهدین خلق خلع سلاح شده و پناه گرفته در شهرک اشرف و لیبرتی و بدیع زادگان در عراق و قلع و قمع و کشتار مجاهدین خلق توسط حملات متوالی موشکی به این اردوگاه‌ها توسط رژیم مطلقه فقهاتی و هدایت‌گری امپریالیسم آمریکا از دیگر میوه‌های شجره پیوند رهبری مجاهدین خلق با رژیم ضد خلقی صدام حسین می‌باشد.

باز در این رابطه هجرت نیروهای مجاهدین خلق از عراق به آلبانی و اروپا و آمریکا و «تکیه مجاهدین خلق در فرایند پس از سرنگونی صدام حسین و خلع سلاح و خروج از عراق بر استراتژی سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی توسط حمله نظامی کشورهای امپریالیستی و در رأس آنها حمله نظامی امپریالیسم آمریکا به ایران» و در همین رابطه «حضور در شکاف تضاد بین جناح‌های امپریالیستی جهانی و جناح‌های درونی امپریالیسم

آمریکا» و «حمایت از جناح راست و جمهوری خواهان و نئوکان‌های خون‌خوار و جنگ‌طلب و فاشیست آمریکا» جهت تثبیت سازمان به‌عنوان تنها تشکیلات آلترناتیو رژیم مطلقه فقه‌ای و غیره، همه از میوه‌های آن استراتژی انحرافی پسا ۳۰ خرداد ۶۰ و پسا انقلاب ایدئولوژیک رهبری سازمان مجاهدین خلق می‌باشد.

باری، به این دلیل است که بر این باوریم که سازمان مجاهدین خلق در طول ۵۲ سال گذشته حیات تشکیلاتی خود می‌تواند به‌عنوان تابلو و نماد و مانیتور فراز و فرود فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» که همان فرایند «چریک‌گرایی و ارتش خلقی» می‌باشد مطرح گردد. لذا در این رابطه است که برای آسیب‌شناسی فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» که همان «استراتژی چریک‌گرایی مدرن» می‌باشد، در این سلسله درس‌هایی از تاریخ نشر مستضعفین ایران به‌عنوان ارگان عقیدتی و سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تلاش می‌کنیم تا به تحلیل و بازشناسی و آسیب‌شناسی این نماد «استراتژی پیشاهنگی» پردازیم.

ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد:

۱ - باز هم تأکید می‌کنیم که بازشناسی و آسیب‌شناسی و آفت‌شناسی حرکت ۵۲ ساله سازمان مجاهدین خلق در اینجا توسط نشر مستضعفین به‌عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران،



فقط در راستای آسیب‌شناسی «استراتژی پیشاهنگی» است که مدت بیش از یک قرن است که در چارچوب سه مؤلفه:

الف - حزب طراز نوین پیشاهنگی لنینیستی.

ب - چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای.

ج - ارتش خلقی مائوئیستی، در سه فرایند مختلف تاریخی در جامعه ایران مادیت اجتماعی و سیاسی و تاریخی پیدا کرده است که این سه فرایند مختلف زمانی عبارتند از:

الف - فرایند اول دهه آخر قرن سیزدهم هجری - دهه قبل از کودتای انگلیسی رضاخان - سیدضیاء - در لوای سه جنبش منطقه‌ای (کوچک‌خان در گیلان، شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و کلنل پسیان در خراسان).

ب - فرایند دوم «استراتژی پیشاهنگی» در ایران بازگشت پیدا می‌کند به دهه بعد از شهریور ۲۰ - پایان جنگ بین‌الملل دوم و تبعید رضاخان به آفریقای جنوبی توسط امپریالیسم انگلیس و اشغال آذربایجان توسط ارتش استالین - نماد فرایند دوم «استراتژی پیشاهنگی» در ایران «فرقه دموکرات پیشه‌وری» در آذربایجان و «حزب توده» در دهه ۲۰ می‌باشند که هر دو جریان فرایند دوم - هم فرقه دموکرات پیشه‌وری و هم حزب



توده - به صورت مستقیم توسط حزب کمونیست شوروی و دستگاه امنیتی استالین در زمان استالین و دوران انترناسیونال چهارم تکوین پیدا کردند که البته برعکس حزب توده، دوران حیات سیاسی فرقه دموکرات آذربایجان پیشه‌وری بیش از یکسال دوام پیدا نکرد، چرا که در برابر تهدید حمله اتمی امپریالیسم آمریکا، استالین مجبور به عقب‌نشینی از آذربایجان ایران شد و همین عقب‌نشینی استالین از سرزمین اشغال کرده ایران باعث گردید که طبق دستور دستگاه امنیتی استالین به فرمان کنسول شوروی در آذربایجان، پیشه‌وری مجبور به ترک ایران و تبعید به باکو بشود که البته بعداً توسط تصادف ساختگی دستگاه امنیتی استالین او کشته شد.

در خصوص حزب توده در فرایند دوم پروسس «استراتژی پیشاهنگی» در ایران در دهه ۲۰ (از شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا در ایران) هدف از تأسیس این حزب (توسط حزب کمونیست شوروی و انترناسیونال چهارم و دستگاه امنیتی استالین) این بود که در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت پس از جنگ بین‌الملل دوم و دوران جنگ سرد و ظهور امپریالیسم آمریکا به‌عنوان یک قدرت مهاجم در برابر اتحاد جماهیر شوروی دوران استالین، حزب توده ایران به‌عنوان زیرمجموعه حزب کمونیست شوروی بتواند از منافع اتحاد شوروی در ایران حمایت نماید. به همین دلیل تمام مبارزه حزب توده با دولت دکتر

محمد مصدق در دهه ۲۰ در راستای حمایت از منافع اتحاد جماهیر شوروی و واگذاری نفت شمال ایران به شوروی و ایجاد توازن مثبت بین منافع اتحاد جماهیر شوروی و امپریالیسم جهانی در ایران بود؛ که البته با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که نخستین کودتای امپریالیسم نوظهور آمریکا در کشورهای پیرامونی بود، دوران طلایی فرایند دوم «استراتژی پیشاهنگی» در ایران به پایان رسید.

ج - فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» بازگشت پیدا می‌کند به دوران پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ توسط امپریالیسم آمریکا که باعث گردید تا نخستین دولت دموکراتیک تاریخ ایران سرنگون گردد. شرایط تاریخی بین‌المللی در دوران پسا جنگ بین‌الملل دوم که همراه بود با ظهور جنگ‌های رهائی‌بخش در کشورهای پیرامونی که همین پروسس مبارزاتی ضد امپریالیستی و رهائی‌بخش خلق‌ها در فرایند پسا جنگ بین‌الملل دوم باعث گردید تا «استراتژی پیشاهنگی حزب طراز نوین لنین» (که خود مولود انقلاب ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ روسیه در مرحله پسا جنگ بین‌الملل اول بود) در چرخه مبارزات ضد امپریالیستی و رهائی‌بخش خلق‌ها در فرایند پسا جنگ بین‌الملل دوم، سنتزهای نوینی (در عرصه «استراتژی پیشاهنگی حزب طراز نوین لنین» که بنیان‌گذار «استراتژی پیشاهنگی» در جهان می‌باشد) ایجاد نماید.

فرایند «ارتش خلقی مائو» در چین و فرایند «چریک‌گرایی مدرن رژی

دبره‌ای» در کوبا در این دوران بزرگ‌ترین محصول بازتولید «استراتژی حزب طراز نوین لنین» در کشورهای پیرامونی بود. لذا به همین دلیل به‌علت «شرایط مساعد عینی - ذهنی جهان» و موفقیت دو فرایند «ارتش خلقی مائو» و «چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای» در چین و کوبا باعث گردید که به‌شدت این دو شکل نوین «استراتژی پیشاهنگی» در جهان و من‌جمله در کشور ما ایران به‌عنوان گفتمان مسلط استراتژی از طرف انقلابیون به‌صورت مکانیکی و وارداتی مورد تاسی و تقلید یک‌طرفه قرار بگیرد.

به هر جهت، همین شرایط تاریخی باعث گردید تا از نیمه دوم دهه ۴۰ فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» تحت لوای «چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای» وارداتی و مکانیکی از انقلاب کوبا به‌عنوان گفتمان مسلط استراتژی در داخل ایران، درآید که تا پایان نیمه اول دهه ۵۰ یعنی به‌مدت ده سال، فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» که همان فرایند «چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای» بود، توانست به‌عنوان گفتمان مسلط استراتژی در جامعه ایران دوام پیدا نماید؛ اما در زمستان ۵۵ با ضربه بهرام آرام از سازمان مارکسیست شده مجاهدین خلق و حمید اشرف از رهبران چریک‌های فدائی خلق، به‌صورت مطلق دوران سلطه فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» به پایان رسید. ولی در مرحله پسا انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران به‌علت «آزاد شدن نیروهای

درون زندان این رویکرد» و به علت «شرایط ذهنی آرمان‌گرایانه» پسا انقلاب ضد استبدادی ۵۷ جامعه ایران، در خلأ تشکیلات سازمان‌یافته «استراتژی پیشگام» شریعتی و «استراتژی پیشرو» جنبش‌های اردو گاه بزرگ مستضعفین ایران، جریان‌های تابع استراتژی فرایند سوم پیشاهنگی، توانستند به شدت بازتولید کنند و برای بار دوم در تاریخ حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران به صورت گفتمان مسلط درآیند؛ که در رأس این جریان‌های بازتولید شده «چریک‌گرای استراتژی پیشاهنگ»، دو جریان فدائیان خلق و سازمان مجاهدین خلق مذهبی قرار داشتند که البته به علت انشقاق تشکیلات فدائیان خلق از بعد از خیمه شب بازی اشغال سفارت آمریکا توسط جریان موسوی‌خوئینی‌ها درون رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، شرایط جهت‌هزمونی سازمان مجاهدین خلق (در فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» و در دوران پسا انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران و در شرایطی که انقلاب ضد استبدادی ۵۷ شکست خورده بود) فراهم گردید؛ که البته این هژمونی الی الان ادامه دارد.

لذا به همین دلیل در این شرایط تنها با آسیب‌شناسی حیات ۵۲ ساله سازمان مجاهدین خلق است که ما می‌توانیم به آسیب‌شناسی فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» در ایران بپردازیم.

۲ - بنابراین، آنچنانکه برای آسیب‌شناسی فرایند اول «استراتژی پیشاهنگی» در ایران مجبوریم به آسیب‌شناسی جنبش سه‌گانه منطقه‌ای

دهه قبل از کودتای رضاخان در سال ۱۲۹۹ تحت عنوان «جنبش جنگل کوچک‌خان و جنبش شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و جنبش کلنل پسیان در خراسان» پردازیم و برای آسیب‌شناسی فرایند دوم «استراتژی پیشاهنگی» در ایران مجبوریم به آسیب‌شناسی «حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان پیشه‌وری» در دهه ۲۰ پردازیم، بی‌شک برای آسیب‌شناسی فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» در ایران در نیم قرن حیات این استراتژی، راهی جز تحلیل فراز و فرود سازمان مجاهدین خلق برای ما باقی نمی‌ماند.

۳ - جنبش‌های مسلحانه و قهرآمیز ستارخان و باقرخان که باعث فتح تهران و پیروزی انقلاب دوم مشروطیت گردید جزء «استراتژی عملی پیشرو» می‌باشند، نه جزء «استراتژی عملی پیشاهنگ»، البته به موازات شکست انقلاب مشروطیت و جنبش عملی پیشرو ستارخان و باقرخان با ظهور جنبش‌های سه مؤلفه‌ای منطقه کوچک‌خان در گیلان و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و کلنل پسیان در خراسان، برای اولین بار «جنبش عملی پیشاهنگی» توانست به‌عنوان گفتمان مسلط استراتژی جامعه ایران درآید.

۴ - تفاوتی که بین «جنبش عملی پیشاهنگی» فرایند اول دهه آخر قرن سیزدهم هجری (از فتح تهران تا کودتای ۱۲۹۹ رضاخان - سیدضیاء) با «جنبش عملی پیشرو ستارخان - باقرخان» وجود داشت این بود که



برعکس «جنبش‌های عملی پیشرو»، جنبش‌های سه شاخه‌ای پیشاهنگ دهه قبل از کودتای رضاخان - سیدضیاء در سال ۱۲۹۹:

اولاً دارای استراتژی مشخص تعریف و تبیین و تدوین شده بودند.

ثانیاً دارای ایدئولوژی مشخص بودند.

ثالثاً به لحاظ نظام سیاسی و نظام اقتصادی و نظام اجتماعی، دارای برنامه‌های از قبل تنظیم شده بودند. البته طرح این موارد در اینجا به معنای «داوری ارزشی» از طرف ما در مقایسه بین دو استراتژی در فرایند اول نیست، بلکه فقط هدف «داوری ساختاری» آن‌ها می‌باشد.

به هر جهت، سه شاخه «جنبش‌های منطقه‌ای استراتژی پیشاهنگ» در فرایند اول در دهه پیشا کودتای رضاخان به موازات شکست انقلاب مشروطیت در جامعه ایران به صورت منطقه‌ای و بدون بسترسازی نظری قبلی برای اولین بار ظهور پیدا کردند. باز هم بر این نکته تأکید می‌کنیم که وجه تمایز جنبش‌های عملی پیشروئی انقلاب مشروطیت با جنبش‌های عملی پیشاهنگی پیشا کودتای رضاخان در تاریخ ۱۵۰ ساله حرکت تحول خواهانه مردم ایران این بود که «جنبش‌های عملی پیشرو مشروطیت» از جنبش تنباکو تا قیام ستارخان و باقرخان دارای عقبه نظری قبلی جنبش فرهنگی قرن نوزدهم بودند، اما جنبش‌های سه شاخه‌ای عملی پیشاهنگی پیشا کودتای رضاخان، دارای عقبه نظری

و ذهنی پیشاهنگی نبودند و تمامی نهضت‌های فرهنگی پیشاهنگی از نهضت تقی ارانی تا کسروی و صادق هدایت و غیره در مرحله پسا جنبش عملی پیشاهنگی سه مؤلفه‌ای فوق صورت گرفته است.

۵ - «استراتژی حزب‌گرایانه لنینیستی» که از بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه توسط جریان‌های مختلف مارکسیست - لنینیستی ایرانی از گروه ۵۳ نفری تقی ارانی گرفته تا حزب کمونیست و حزب توده و غیره اعم از راست و چپ آنها همگی تابع «استراتژی پیشاهنگی» نظری بوده‌اند، به همین دلیل بود که از نیمه دوم دهه ۵۰ پس از ضربه حمید اشرف و بهرام آرام در آبان ۵۵ دیدیم که جریان‌های پیشاهنگ چریکی فرایند سوم در سه شکل مذهبی و مارکسیستی و ملی، یک شبه تفنگ خود را بر زمین گذاشتند و از «استراتژی پیشاهنگی چریک‌گرائی رژی دبره‌ای» به «استراتژی حزب‌گرایانه طراز نوین لنینیستی» روی آوردند و از فردای انقلاب ۵۷ باز به مجرد بازگشت به کشور و آزادی از زندان‌ها و فراهم شدن شرایط اجتماعی، دوباره همین جریان‌های حزب‌گرایانه طراز نوین لنینیستی لباس مسلحانه و چریکی به تن کردند و تفنگ‌های مانده بر زمین خود را بر دوش گرفتند؛ اما باز از سال ۶۱ و ۶۲ به موازات شکست «استراتژی چریک‌گرائی و مبارزه مسلحانه» سازمان مجاهدین خلق در مرحله پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ با خروج از کشور، به‌خصوص از بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۲ آن‌ها رویکرد



ت‌حزب‌گرایانه جهت کسب قدرت سیاسی حاکم در دستور کار خود قرار دادند.

۶- استراتژی پارلمان‌تاریستی دهه ۲۰ (که تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ ادامه داشت) و تحت شخصیت کاریزماتیک دکتر محمد مصدق توانست به دستاوردهای بزرگی در عرصه نهضت ملی کردن صنعت نفت در ایران و در جهان دست پیدا کند (که در ادامه آن توسط نهضت مقاومت ملی دوم و سوم و نهضت آزادی مهندس مهدی بازرگان این استراتژی پارلمان‌تاریستی به‌مدت بیش از نیم قرن در تاریخ حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران ادامه پیدا کرد) در چارچوب همان «استراتژی پیشروئی - سیاسی» فرایند دوم قابل تفسیر می‌باشد.

۷- در عرصه «استراتژی پیشگامی» آنچه‌آنکه «جنبش آگاهی‌بخش ارشاد شریعتی» در سال‌های ۴۷ تا ۵۱ به‌عنوان مؤلفه فرهنگی - سیاسی «استراتژی پیشگامی» قابل تفسیر می‌باشد، «حرکت سازمان‌گرایانه و ت‌حزب‌گرایانه و جنبشی ۴۱ ساله گذشته سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به‌عنوان مؤلفه سازمان‌گرایانه جنبشی استراتژی پیشگامی» قابل تفسیر می‌باشند، چراکه کار بزرگی که «استراتژی سازمان‌گرایانه جنبشی پیشگامی» (در دو فرایند سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته) در جامعه ایران انجام داده‌اند،



این بوده است که رویکرد «دموکراسی - سوسیالیستی» اقبال و شریعتی را از لای کتابها وارد عرصه ماجراهای اجتماعی سیاسی کرده‌اند.

فراموش نکنیم که اندیشه‌های معلم کبیرمان شریعتی حتی تا سال ۵۶ و هجرت دوم او به اروپا از عرصه کلاس و کتاب و سخنرانی تجاوز نکرد و هرگز در زمان حیات بیولوژیک او اندیشه‌های شریعتی نتوانست حتی گامی فراسوی کتاب و نوشته و سخنرانی بگذارد. هر چند که شریعتی از بعد از ضربه اول شهریور سال ۵۰ (سازمان مجاهدین خلق توسط ساواک شاه و خیانت شاه مراد دلفانی که منجر به دستگیری بیش از ۸۰٪ کادرهای رهبری و بیش از ۸۰٪ کادرها و اعضا میانی سازمان مجاهدین خلق ایران گردید) و به‌ویژه از بعد از شهادت کادرهای رهبری این سازمان (از فروردین تا خرداد ۵۱ به‌دست رژیم توتالیتر و کودتایی پهلوی) توسط دو کنفرانس «شهادت» و «پس از شهادت» (که بعداً توسط جزوه حسن و محبوبه دنبال گردید) تلاش وسیعی کرد تا با اعلام شعار «آنان که رفتن کار حسینی کردند و آنان که مانده‌اند باید کار زینبی کنند وگرنه یزیدی‌اند»، با بسترسازی جهت استحاله «استراتژی مسلحانه و چریکی و پیشاهنگی» سازمان مجاهدین خلق شرایط جهت خروج اندیشه‌ها و نظریه‌های خود از عرصه کلاس و نوشته و کتاب به صحنه اجتماعی و ماجراهای سیاسی فراهم نماید که صد البته در این رابطه شریعتی شکست خورد.

قابل ذکر است که از بعد از ضربه اپورتونیستی جریان محمدتقی شهرام (که پس از فرار او در ۱۲ اردیبهشت ۵۲ از زندان ساری توسط همکاری ستوان احمدیان و شهادت رضا رضائی در ۲۵ خرداد ۵۲ و انتشار «جزوه سبز» و مقاله «پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته‌تر داریم» توسط محمدتقی شهرام در پاییز ۵۲ و ترور مجید شریف واقفی در ۱۶ اردیبهشت ۵۴ توسط محسن سیاه کلاه و وحید افراخته و محسن خاموشی ادامه پیدا کرد) و بعد از آزادی معلم کبیرمان شریعتی از زندان و قبل از هجرت دوم شریعتی به اروپا (در اردیبهشت ۵۶) شهید محمد اکبری آهنگران تلاش کرد تا اندیشه و رویکرد شریعتی را در شاخه مذهبی جدا شده از سازمان مجاهدین خلق مارکسیست شده مادیت تشکیلاتی بخشد، اما به‌علت:

اولاً شهادت زودرس شهید محمد اکبری آهنگران در کنار سرور آلاپوش و مجتبی آلاپوش.

ثانیاً تلاش شاخه مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه و سعید شاهشوند در همین زمان جهت بازتولید حرکت سازمان مجاهدین خلق در چارچوب «استراتژی پیشاهنگی و چریک‌گرایی» گذشته رهبران اولیه مجاهدین خلق.

ثالثاً عدم توانایی شهید محمد اکبری آهنگران (به‌علت ضعف تئوریک)



جهت مرزبندی تئوریک در عرصه استراتژی و ایدئولوژی با «استراتژی چریک‌گرایی و مسلحانه» و با «ایدئولوژی انطباقی اسلامی» رهبری اولیه مجاهدین خلق (مبانی تئوریک استراتژی و ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق توسط مؤسسين اولیه این سازمان اعم از شهید محمد حنیف‌نژاد و سعید محسن و عبدالرضا نیک بین عبدی و اصغر بدیع زادگان و از بعد از ضربه شهریور ۵۰ و شهادت رهبران سازمان در زندان توسط مسعود رجوی، تنها کادر رهبری اعدام نشده شاخه ایدئولوژیک سازمان تدوین یافته‌است).

رابعاً هر چند شریعتی در پیوند تنگاتنگ با شهید محمد اکبری آهنگران و تغذیه تئوریک آنها توسط نامه‌ها و جزوه «پرسش و پاسخ» که به‌صورت حضوری با شهید محمد اکبری آهنگران انجام می‌گرفت، تلاش می‌کرد تا تئوری و اندیشه و نظریات خودش را از عرصه عام و مجرد و کلی به‌صورت مشخص و کنکریت (در چارچوب حرکت سازمان‌گرایانه و تشکیلاتی شاخه جدا شده محمد اکبری آهنگران که همراه با سرور و مجتبی آلا‌دپوش بودند) درآورد، ولی در این رابطه نه شریعتی و نه شهید محمد اکبری آهنگران از آن‌چنان پتانسیل لازم جهت مرزبندی کردن تئوریک در عرصه «استراتژی مسلحانه چریک‌گرایی شهری» و «ایدئولوژی انطباقی» رهبری اولیه مجاهدین خلق برخوردار نبودند.

۸ - از بعد از ضربه رهبری سازمان مجاهدین خلق در اول شهریور سال

۱۳۵۰ و فرار موفقیت‌آمیز شهید رضا رضائی از دست ساواک و بازسازی رهبری سازمان مجاهدین خلق در سال ۵۱ توسط رضا رضائی (با سه نفر رضا رضائی، بهرام آرام، کاظم ذوالانوار) و ارسال نامه رضا رضائی به خارج از کشور جهت تقاضای نیرو از خارج کشور، این رهبری توسط عملیات بزرگ سال ۵۱ معروف به «عملیات نیکسون» تا اندازه‌ای توانست یأس ضربه (سیاسی و تشکیلاتی و استراتژی و ایدئولوژیک مجاهدین خلق) را بر طرف نماید، اما خود «عملیات نیکسون» سازمان مجاهدین خلق (در سال ۵۱ توسط رهبری جدید، رضا رضائی و بهرام آرام و کاظم ذوالانوار) بستر ساز ضربه بعدی ساواک به سازمان گردید که شهادت رضا رضائی در ۲۵ خرداد سال ۵۲ به صورت تصادفی در منزل مهدی تقوائی، یکی از پس‌لرزه‌های آن عملیات بزرگ سازمان بود، اما مهمتر از همه اینکه «عملیات بزرگ نیکسون» در سال ۵۱ باعث گردید تا پیشنهاد شهید محمود شامخی که (پس از فراخوانی رضا رضائی از خارج کشور به ایران آمده بود) در چارچوب جمع‌بندی خود از ضربه شهریور ۵۰ سازمان (برعکس رضا رضائی و بهرام آرام و کاظم ذوالانوار که معتقد بودند که ضربه شهریور ۵۰ یک ضربه صرف تشکیلاتی توسط نفوذ شاه مراد دلفانی صورت گرفته است) ضربه شهریور ۵۰ سازمان مجاهدین خلق را به صورت عمودی تبیین و تحلیل می‌کرد (نه مانند رضا رضائی و کاظم ذوالانوار و بهرام آرام به صورت افقی) و برعکس رهبری جدید سازمان مجاهدین خلق معتقد به تعطیلی مبارزه مسلحانه و حرکت چریک‌گرایی

مجاهدین و بازسازی تئوری این سازمان در عرصه استراتژی و ایدئولوژی بود، نادیده گرفته شود و شرایط برای رشد و غلبه جریان محمدتقی شهرام پس از فرار از زندان ساری (در ۱۲ اردیبهشت ۵۲) فراهم بشود.

هر چند که شهید رضا رضائی در مدت ۴۳ روز قبل از شهادتش (شهادت رضا رضائی در ۲۵ خرداد ۵۲ در منزل مهدی تقوائی صورت گرفت) به شدت از ورود و سلطه جریان محمدتقی شهرام بر مرکزیت سازمان جلوگیری می‌کرد و بر خصلت‌های شخصی محمدتقی شهرام تأکید داشت؛ اما شهادت رضا رضائی و تیپ تئوریک محمدتقی شهرام و فقر تئوریک بهرام آرام و مجید شریف واقفی و دیگر کادرها و اعضای سازمان مجاهدین خلق باعث گردید تا از پاییز ۵۲ شرایط جهت تثبیت رهبری محمدتقی شهرام بر مرکزیت و تشکیلات سازمان مجاهدین خلق و در ادامه آن حرکت‌های اپورتونیستی نظری و عملی و تشکیلاتی او در سایه «جزوه سبز» و مقاله «پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته داریم» و بالاخره «بیانیه تغییر ایدئولوژی» او فراهم بشود.

۹ - عامل اصلی که باعث تثبیت رهبری محمدتقی شهرام بر سازمان مجاهدین خلق گردید، برعکس آنچه که شهید رضا رضائی و بعداً شهید مجید شریف واقفی و شهید مرتضی صمدیه تحلیل می‌کردند، یک «نقش فردی با بازی‌گری شهرام و جایگاه کاریزماتیک او و تیپ تئوریک» او نبود، بلکه آنچنانکه شهید محمود شامخی مدعی بود «عامل

اصلی بسترساز این فراز فرودها در سازمان مجاهدین خلق جایگاه و عوامل عمودی ضربه شهریور ۵۰ سازمان مجاهدین خلق بوده است نه عوامل افقی» مثل نفوذ شاه مراد دلفانی و در ادامه آن ساواک به تشکیلات مجاهدین خلق، بی‌شک اگر سازمان مجاهدین از سال ۵۱ و پس از بازگشت محمود شامخی از خارج کشور طبق پیشنهاد او عملیات مسلحانه و چریک‌گرائی شهری تعطیل می‌کردند و به «آسیب‌شناسی تئوریک و عمودی» ضربه ۵۱ می‌پرداختند، قطعاً و جزماً فاجعه انحراف اپورتونیستی محمدتقی شهرام اتفاق نمی‌افتاد.

۱۰ - عملیات موفق سازمان مجاهدین خلق در سال ۵۱ تحت‌عنوان «عملیات نیکسون» باعث گردید تا علاوه بر مقابله با یأس درون تشکیلاتی و برون تشکیلاتی پسا ضربه شهریور ۵۰ سازمان مجاهدین خلق شرایط جهت تثبیت «استراتژی چریک‌گرائی شهری و مسلحانه و ارتش خلقی» بر این سازمان تا به امروز فراهم بشود و به‌علت همین تثبیت «استراتژی چریک‌گرائی شهری» بود که شریعتی در کنفرانس «شهادت» برای اولین بار پس از ضربه ۵۰ کوشش کرد تا این «استراتژی چریک‌گرائی شهری» را به چالش بکشد و به‌جای برخورد عریان تئوریک (مانند آنچه که در «پرسش و پاسخ» پایان کنفرانس «انسان اسلام» دانشکده نفت آبادان و پرسش پاسخ با شهید محمد اکبری آهنگران هویدا است) او در دو کنفرانس «شهادت» و «پس از شهادت» دست به عصا حرکت کرد،

به طوری که در کنفرانس «شهادت»، «راه آنها را راه حسین» تعریف نمود در صورتی که اصلاً و ابداً شریعتی در چارچوب تبیین قیام امام حسین معتقد به استراتژی چریکی امام حسین نبوده است؛ و در هیچ جا شریعتی حتی در قیام سربداریه از حرکت مسلحانه و استراتژی چریکی حمایت نظری و تئوریک نکرده است.

البته منظور ما از شریعتی در اینجا همان شریعتی است که از اواخر هجرت اول در اروپا، یعنی در سال‌های آغازین دهه ۴۰ (پس از بازگشت از ایران که به علت شرکت در مراسم فوت مادرش به ایران آمده بود) متولد شده بود و از سال ۴۷ با ورود به حسینیه ارشاد و به خصوص از بعد از تثبیت هژمونی او بر حسینیه ارشاد (پس از خروج شیخ مرتضی مطهری و حواریونش از حسینیه ارشاد) آن شریعتی بالنده گردید. و گرنه شریعتی نیمه دوم دهه ۳۰ در اروپا «طرفدار استراتژی ارتش خلقی جبهه آزادی‌بخش الجزایر بود» و از آن استراتژی جهت انقلاب در ایران و سرنگونی رژیم کودتایی و توتالیتار پهلوی دوم و کسب قدرت سیاسی حمایت می‌کرد.

پر واضح است که در کنفرانس «شهادت» شریعتی با تبیین استراتژی چریک‌گرایی شهری سازمان مجاهدین خلق در چارچوب راه حسین نه تنها نمی‌خواهد به تبیین تئوریک از این استراتژی بپردازد، بلکه برعکس، توسط اعلام «پایان راه حسین و فرا رسیدن مرحله راه زینب» می‌خواهد



راه زینب را در شرایط آن روز جامعه ایران به‌عنوان استراتژی به‌صورت استراتژی آلترناتیو سازمان مجاهدین خلق مطرح نماید. اینکه آیا درست بوده است که شریعتی «استراتژی مسلحانه و چریک‌گرایی شهری» به‌صورت راه حسین مطرح کرده است و «استراتژی خودآگاهی‌بخش» خودش را به‌صورت راه زینب مطرح کرده است، موضوع فرعی و دوم می‌باشد. آنچه در این رابطه مهم است «اینکه اندیشه دیروز را نباید در ظرف امروز تحلیل کرد بلکه برعکس، اندیشه دیروز را باید در همان ظرف دیروز تحلیل نمائیم.»

به‌عبارت دیگر شریعتی در زمانی کنفرانس «شهادت» و «پس از شهادت» مطرح می‌کند و در این دو کنفرانس «استراتژی مسلحانه و چریک‌گرایی شهری» مجاهدین خلق را به چالش می‌کشد و «استراتژی آگاهی‌بخش» خودش را به‌صورت راه زینب و در شکل آلترناتیو راه حسین یا استراتژی مسلحانه و چریک‌گرایی مدرن مجاهدین خلق مطرح می‌سازد که «گفتمان مسلط» بر جامعه ایران چه در عرصه مذهبی و چه در عرصه مارکسیستی و چه در عرصه ملی گفتمان چریک‌گرایی و مسلحانه در همه مؤلفه‌های سیاسی و فرهنگی و عملی و اجتماعی بوده است؛ و شریعتی در آن شرایط به‌خوبی می‌دانست که برای اینکه بتواند اندیشه‌های خودش را از لای کتاب‌ها و سخنرانی‌ها و کلاس‌های اسلام‌شناسی و تاریخ ادیان و کنفرانس‌های درون دانشگاه‌ها خارج نماید و به عرصه



عملی و اجتماعی و ماجراهای سیاسی وارد کند، او مجبور است که ابتدا این نظریه‌های مجرد خودش را به صورت گفتمان مسلط در شکل آلترناتیو با گفتمان مسلط مسلحانه و چریک‌گرائی سازمان مجاهدین خلق درآورد؛ و پس از استحاله این نظریه‌های مجرد خودش به گفتمان مسلط بود که او می‌توانست این گفتمان مسلط خودش را در قالب مدل استراتژی و برنامه و تئوریک به عرصه اجتماع و ماجراهای سیاسی و تاریخی و اجتماعی وارد کند. بدین ترتیب او اندیشه‌های مجرد خودش را از «زندان آکادمیک و زندان کتاب‌ها و زندان سخنرانی‌ها و زندان کنفرانس‌ها نجات دهد» و شرایط جهت «تاریخی کردن اندیشه‌های خود فراهم کند.»

یادمان باشد که بزرگ‌ترین دستاورد تئوریک شریعتی در فهم اسلام و قرآن و پیامبر اسلام و امام علی و غیره این بود که «او توانست عنصر تاریخ را به عنوان متدولوژی فهم اسلام تطبیقی به کار گیرد و از زمان طرح تاریخ به عنوان یک متدولوژی جهت فهم اسلام بود که اسلام تطبیقی به عنوان یک آلترناتیو جدی در برابر دو اسلام دگماتیست فقاهتی حوزه‌های فقهی و اسلام انطباقی دو مؤلفه‌ای ساینسی مهدی بازگان و اسلام انطباقی اجتماعی مجاهدین خلق توانست متولد بشود». هر چند که حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری در آغاز قرن بیستم توسط پروژه «بازسازی اسلام» و تکیه بر «اجتهاد در اصول و

فروع اسلام و قرآن» به‌عنوان متدولوژی فهم اسلام و قرآن سنگ بنای اسلام تطبیقی را توسط اسلام اجتهادی چهل سال قبل از اسلام تاریخی شریعتی گذاشت و محمد اقبال توسط تکیه‌بر «متد اجتهاد در اصول بود که کل زیرساخت اسلام فقاهتی حوزه‌های فقهی شیعه و سنی و اسلام صوفیانه عارفان مسلمان و اسلام فیلسوفانه اشراقی افلاطونی و مشایی ارسطویی فلاسفه مسلمان از فارابی و ابن‌سینا تا ملاصدرا و ملاهادی سبزواری و سیدمحمد حسین طباطبایی و شیخ مرتضی مطهری را به چالش کشید» و توسط «تکیه‌بر متدولوژی اجتهاد در اصول محمد اقبال، تمام زیرساخت‌های هزار ساله مسلمان را در عرصه کلامی و عرفانی و فلسفی و فقهی و سیاسی به چالش کشید.»

با همه این احوال، هر چند محمد اقبال توسط تکیه‌بر «متدولوژی اجتهاد در اصول و فروع اسلام» و توسط «تکیه‌بر فرمول آشتی و پیوند بین ابدیت و تغییر» در پروژه «بازسازی اسلام» خود بنیان‌گذار اسلام تطبیقی می‌باشد، اما هرگز نباید فراموش کنیم که «اگر متدولوژی اجتهاد در اصول و فروع اسلام به متدولوژی رویکرد تاریخی شریعتی به اسلام نمی‌انجامید، اصلاً و ابداً اسلام تطبیقی نمی‌توانست در عصر حاضر در برابر اسلام انطباقی علوم طبیعی مهدی بازرگان یا اسلام انطباقی علوم اجتماعی مجاهدین خلق به‌عنوان آلترناتیو در طول یک قرن گذشته مقاومت نماید.»



۱۱ - تثبیت استراتژی چریک‌گرایی شهری یا مسلحانه از نیمه دوم دهه ۴۰ تا اواخر نیمه اول دهه ۵۰ به‌عنوان «گفتمان مسلط استراتژی تغییر» در جامعه ایران باعث گردید که شریعتی تا آخر عمر بیولوژیک خودش جهت خارج کردن اندیشه‌اش از زندان کتاب‌ها و زندان سخنرانی‌ها ناکام بماند. هر چند که شریعتی در دوران مخفی بودنش پس از بسته شدن ارشاد توسط ساواک رژیم کودتایی و توتالیتار پهلوی دوم و قبل از دستگیری و زندان در نامه‌هایی که به مرحوم همایون و مرحوم ناصر میناچی می‌نوشت، «از حسینیه ارشاد ساخته شده توسط مرحوم همایون به‌عنوان یک حزب یاد می‌کرد که با بسته شدن درب‌های آن توسط ساواک، درب‌های آن حزب آرمانی شریعتی در دورترین روستاهای ایران باز خواهد شد». ولی منهای «جوهر انگیزه‌دهی» و «جوهر آرمان‌گرایانه» این داوری‌های شریعتی در باب حرکتش و در باب حسینیه ارشاد در سال‌های ۴۷ تا ۵۱ باید به ضرس قاطع اعلام کنیم که «اصلاً و ابداً حرکت نظری و خودآگاهی‌بخش شریعتی در زمان حیاتش نتوانست از زندان کتاب‌ها و نظریه‌های آکادمیک او خارج بشود و به عرصه‌های اجتماعی و سیاسی و مبارزه طبقاتی جامعه ایران به‌عنوان موتور تاریخ و تحول اجتماعی وارد بشود»؛ و البته این بزرگ‌ترین رسالتی است که سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از خرداد ۵۵ الی الان برای خود تعریف کرده‌اند و در این رابطه اگر بخواهیم بزرگ‌ترین محصول و دستاورد ۴۱ ساله حرکت سازمان

رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران و در ادامه آن جنبش پیشگامان مستضعفین ایران را تعریف و تبیین و مشخص کنیم، جز این نخواهد بود که این جریان در طول ۴۱ ساله گذشته حیات سیاسی و اجتماعی خودش به عنوان تک‌سوار این عرصه، پیوسته تلاش کرده است تا اندیشه‌ها و نظریه‌های دو معلم کبیر خود یعنی محمد اقبال لاهوری و شریعتی را از زندان کتاب‌ها و زندان عرصه‌های آکادمیک دانشگاهی به عرصه اجتماعی و ماجراهای سیاسی و مبارزه طبقاتی جامعه‌ساز و تاریخ‌ساز ایران بکشد؛ و برای آن‌هایی که عظمت این کار را فهم می‌کنند، خود همین اشاره کافی است تا به سستی راهی که ما چه در گذشته و چه در حال و چه در آینده در پیش داریم، پی ببریم.

۱۲ - علت شکست شریعتی در سرپل قرار دادن شهید محمد اکبری آهنگران و حسن آلا‌دپوش و محبوبه متحدین جهت وارد کردن استراتژی آگاهی‌بخش و تحزب‌گرایانه و جنبشی و سازمان‌گرایانه خودش به عنوان آلترناتیو به سازمان مجاهدین خلق و جریان‌های انشعابی این سازمان از بعد از کودتای اپورتونیستی جریان محمدتقی شاهرام این بود که شریعتی در «تعیین سازمان مجاهدین خلق به عنوان سرپل دچار اشتباه شده بود»، چراکه «تا زمانیکه استراتژی و تمامی مبانی تئوریک این سازمان در عرصه‌های عام و خاص و مشخص مورد بازسازی مجدد قرار نگیرد و از نو در این رابطه بازسازی همه جانبه تشکیلاتی به انجام نرسد، تمامی

تلاش‌های برون‌تشیکیاتی یا درون‌تشیکیاتی جهت انجام اصلاحات در سازمان مجاهدین خلق به بن‌بست می‌انجامد؛ و لذا به همین دلیل است که در طول نیم‌قرنی که از حیات درونی و برون‌ی تشکیلات مجاهدین خلق می‌گذرد، (از تابستان ۴۴ الی الان) تمامی جریان‌های اصلاح‌طلب و اصلاح‌گرای درون و برون این تشکیلات به بن‌بست رسیده‌اند و همین امر عامل اصلی این گردیده است تا بنیان‌گذاران اولیه سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران و در ادامه آن جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از خرداد ۵۵ تا به امروز برعکس شریعتی به‌جای اینکه «اعتقاد به رویکرد اصلاح‌گرایانه و اصلاح‌طلبانه سازمان مجاهدین خلق از درون و برون این سازمان داشته‌باشند، معتقد به حرکت درون‌تشیکیاتی خود نیروی‌های جنبش ارشاد شریعتی، جهت کسب صلاحیت تئوریک و تکیه بر حرکت مستقل خود در عرصه عملی و نظری و تئوریک و سیاسی و تشکیلاتی و استراتژی هستند».

هر چند که هزینه پرداختی برای نیل به این آرمان خود کمرشکن و استخوان‌سوز می‌باشد چراکه این رویکرد و استراتژی باید تمامی مشکلات این مسیر را از نو تجربه نماید. لذا بحران‌های تشکیلات‌سوز سال‌های ۵۹ و ۶۰ این جریان حداقل هزینه‌ای بوده است که این جریان پرداخت کرده است؛ و بی‌شک در این رابطه در طول ۴۱ سال حیات خود پیوسته مترصد ظهور هیولای جدید مشکلات تشکیلاتی می‌باشد.

یادمان باشد که مهم‌ترین شاخص و تمایز بین دوران شریعتی و دوران حیات سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این است که در دوران ۵ ساله حیات جنبش ارشاد شریعتی (۴۷ تا ۵۱) به علت مسلط بودن گفتمان آرمان‌خواهانه و جامعه‌سازانه بر جامعه ایران، شرایط برای اعتلای حرکت جامعه‌سازانه شریعتی چه در عرصه نظری و چه در عرصه عملی فراهم بوده است، در صورتی که در دوران حیات جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به علت جایگزین شدن «گفتمان فردگرایانه و لیبرالیستی و صوفیانه بر جامعه ایران امروز، شرایط اعتلای جنبش جامعه‌سازانه بسیار سخت و محدود می‌باشد». در نتیجه، در این رابطه هرگز نباید در داوری بین شرایط اعتلای حرکت جنبش آگاهی‌بخش ارشاد شریعتی با شرایط امروز جامعه ایران دچار اشتباه بشویم.

بی‌شک در شرایط امروز جامعه ایران که «گفتمان لیبرالیستی و فردگرایانه و صوفیانه بر جامعه ایران حاکم می‌باشد گرچه در عرصه فضای مجازی توازن قوا به سود جنبش و بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد، اما با همه این احوال در مقایسه فضای واقعی جامعه ایران یک مثال کار جامعه‌سازانه و سازمان‌گرایانه از یک خروار کار اجتماعی و سیاسی زمان شریعتی که گفتمان آرمان‌گرایانه بر جامعه ایران حاکم بوده است، بیشتر دارای دستاورد می‌باشد» و بدین ترتیب است که در

جامعه امروز ایران بزرگ‌ترین رسالت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران است. حاله گفتمان لیبرالیستی و فردگرا نه و صوفیانه، حاکم بر جامعه امروز ایران به گفتمان جامعه‌سازانه و آرمان‌گرایانه می‌باشد. در نتیجه تا زمانیکه این «تغییر گفتمان» در جامعه ایران حاصل نشود، هرگونه حرکت «جامعه‌سازانه و سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه جنبشی تکوین یافته از پایین گرفتار بحران تشکیلات‌سوز خواهد شد.»

باری بدین ترتیب است که در عرصه داوری تاریخی نسبت به فراز و فرود استراتژی پیشگامی در جامعه ایران در نیم قرن گذشته (از سال ۴۷ شریعتی در حسینیه ارشاد الی الان) و در عرصه حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران مجبوریم که قبل از هر امری، داوری و باور خودمان را نسبت به «استراتژی پیشاهنگی» در جامعه ایران، در یک قرن گذشته و نسبت به استراتژی پیشروئی در ۱۵۰ سال گذشته تاریخ ایران مشخص کنیم؛ و مرزبندی استراتژی پیشاهنگی با استراتژی پیشروئی و استراتژی پیشگامی به روشنی مشخص سازیم، چراکه تنها در چارچوب تعریف و مشخص شدن این مرزبندی‌ها است که «استراتژی پیشگام سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌تواند در جامعه امروز ایران بازتولید بشود.»

۱۳ - «استراتژی پیشاهنگی» در جامعه ایران در یک قرن گذشته حیات سیاسی خود به‌عنوان یک «استراتژی تغییر» در چهار فرایند مختلف قابل



تقسیم و تعریف می‌باشد که این چهار فرایند عبارتند از:

الف - فرایند اول در دهه پیشا کودتای ۱۲۹۹ انگلیسی رضاخان - سیدضیاء.

ب - فرایند دوم از شهریور ۲۰ یعنی تبعید رضاخان توسط انگلیس به جزایر مو ریس آفریقای جنوبی تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا.

ج - فرایند سوم از نیمه دوم دهه ۴۰ تا پایان نیمه اول دهه پنجاه.

د - فرایند چهارم از مرحله پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ الی الان می‌باشد.

قابل ذکر که هر چند در مرحله «پسا انقلاب اول مشروطیت» جریان‌های مسلحانه تحت رهبری ستارخان و باقرخان در جامعه ایران وجود داشته است و به موفقیت‌هایی هم دست پیدا کرده‌اند، با همه این احوال در چارچوب تعریفی که از استراتژی پیشاهنگ کرده‌ایم، آن جریان‌های مسلحانه مشروطیت دوم «جزء جریان‌های پیشرو به حساب می‌آیند نه جریان‌های پیشاهنگ» و دلیل این امر همان است که جریان مسلحانه ستارخان و باقرخان از «خواستگاه قاعده هرم جامعه ایران سر برآورده است نه از بدنه و رأس هرم جامعه ایران.»

به همین دلیل این جریان توانست مانند نهضت ملی کردن صنعت نفت

ایران - دکتر محمد مصدق - توده‌های جامعه ایران را بسیج کند و به صورت ملی (نه منطقه‌ای) فراگیر گردد؛ و عامل پیروزی و سرنوشتی استبداد محمدعلی شاه بشود و تهران را فتح نماید و دوران استبداد صغیر را به پایان برساند. هر چند که حرکت آنها فاقد تئوری همه جانبه و برنامه آلترناتیوی بود، چراکه آنچنانکه قبلاً هم به اشاره در مقاله «الفبای پیشگامی در جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» مطرح کرده‌ایم، مشخصه اصلی پیشگامی و وجه تمایز آن با پیشاهنگی در عرصه استراتژی، در این است که «پیشگامی تنها در چارچوب مدل و تئوری و برنامه و استراتژی آلترناتیوی قابل تعریف است، در صورتی که پیشروئی به علت خواستگاه توده‌ای آنها، تنها پژوهاک سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی قاعده جامعه می‌باشند؛ و به همین دلیل هرگز نباید از جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران انتظار تولید تئوری و مدل و استراتژی و گفتمان آلترناتیو داشت.» در نتیجه برعکس مبارزه پیشگامی که از «چه باید کرد و چه باید باشد؟» شروع می‌شود، در مبارزه پیشروئی از «چه نباید کرد و چه نمی‌خواهیم؟» آغاز می‌گردد.

به همین دلیل جریان قیام مسلحانه ستارخان و باقرخان در مشروطیت دوم، جزء جریان‌های پیشرو می‌باشد نه جریان‌های پیشاهنگ. بر این مطلب بیافزاییم که نخستین جریان پیشاهنگ عملی یا مسلحانه در

تاریخ ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول خواهانه مردم ایران، جریان سه شاخه‌ای قیام‌های دهه آخر قرن سیزدهم هجری می‌باشد که از فتح تهران تا کودتای انگلیسی رضاخان ادامه داشتند و البته درست در سال ۱۳۰۰ این جریان‌ها توسط رضاخان سرکوب شدند، مشخصه این فرایند از استراتژی پیشاهنگی، حرکت ۱۵۰ ساله تحول خواهانه مردم ایران در این بود که:

اولاً هر سه شاخه این فرایند پیشاهنگی، یعنی هم قیام کوچک خان در گیلان و هم قیام شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و هم قیام کلنل پسیان در خراسان، «مرکزیت‌گریز و منطقه‌ای بودند» و همین آفت عامل شکست این سه شاخه فرایند اول پیشاهنگی گردید، چراکه محدودیت منطقه‌ای دایره قیام آنها باعث گردید تا علاوه بر محرومیت از حمایت دیگر شاخه‌های قیام سه‌گانه فوق، فراگیر شدن این جنبش‌ها به صورت ملی و فرمانطقه‌ای در جامعه ایران غیر ممکن گردد؛ و بدین ترتیب بود که رضاخان که توسط ارتش کلاسیک تحت الامر از طرف امپریالیسم انگلیس حمایت می‌شد، با تکیه بر استراتژی دولت - ملت توانست به راحتی تمامی این قیام‌ها را سرکوب نماید و شرایط برای استبداد و دولت متمرکز توتالیتر خود بر جامعه ایران فراهم نماید.

ثانیاً هر سه این قیام‌های منطقه‌ای و مرکز‌گریز و غیر ملی، تحت تأثیر یکطرفه نظری و عملی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه بودند؛ و همین امر

باعث شده بود تا این سه جریان نتوانند در عرصه دینامیزم درونی جامعه خود رشد نمایند. تکیه و اعتماد آنها بر دینامیزم برونی و در رأس آنها رهبران انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه باعث شده بود تا هژمونی و رهبری این سه جریان نتوانند «به جوهر اصلی دینامیزم درونی جامعه ایران و حتی منطقه خود پی ببرند» در نتیجه بیگانگی آنها از دینامیزم درونی جامعه ایران و اتصال آنها با دینامیزم انقلاب اکتبر روسیه باعث گردید که سه جریان فرایند اول استراتژی پیشاهنگی در جامعه ایران نسبت به جوهر همگانی و فرامنطقه‌ای جامعه ایران ناآشنا بشوند.

ثالثاً از آنجایی که قیام‌های منطقه‌ای فرایند اول «استراتژی پیشاهنگی» در جامعه ایران (در نماد سه قیام منطقه‌ای کوچک‌خان در گیلان و کلنل پسپان در خراسان و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان) معلول سه فاکتور شکست انقلاب مشروطیت و فونکسیون جنگ بین‌الملل اول و فونکسیون انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه بودند، همین امر باعث گردید تا هر سه قیام فوق به صورت یکطرفه متأثر از جوهر دموکراتیک و جوهر سوسیالیستی و استراتژی حزب - دولت لنین در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه بشوند به طوری که در مقایسه با شعار ملی کردن صنعت نفت ایران دکتر محمد مصدق در فرایند بعد از جنگ بین‌الملل دوم، از آنجایی که شعار ملی کردن صنعت نفت ایران دکتر محمد مصدق قدرت بسیج توده‌ای داشت، همین توان بسیج توده‌ای شعار ملی کردن

صنعت نفت ایران عامل اصلی پیروزی مصدق بر امپریالیسم انگلیس شد، آنچنانکه طوفان بسیج‌گری این شعار به حدی قدرتمند بود که حتی دربار رژیم توتالیتار پهلوی را هم با خود برد؛ و دربار پهلوی هم مجبور شد تا در نهایت به حمایت از این شعار مصدق، در راستای ملی کردن صنعت نفت ایران بپردازد؛ و در عرصه بین‌المللی آن‌چنان شعار ملی کردن صنعت نفت ایران مصدق پتانسیل بسیج‌کننده توده‌ای داشت که به‌عنوان شعار جنبش‌های رهائی‌بخش خلق‌های کشورهای پیرامونی درآمد. به‌طوری‌که با تاسی از شعار ملی کردن صنعت نفت ایران دکتر محمد مصدق بود که در مصر شعار «ملی کردن کانال سوئز» توسط جمال عبدالناصر مطرح شد و در شیلی شعار «ملی کردن صنعت مس شیلی» توسط آلنده مطرح گردید؛ و بالاخره در ادامه این حرکت توفنده و رهائی‌بخش و ضد امپریالیستی دکتر محمد مصدق بود که جنبش‌های رهائی‌بخش خلق‌های کشورهای پیرامونی یکی پس از دیگری در چارچوب «استراتژی پیشاهنگی» قیام مسلحانه و چریک‌گرایی و ارتش خلقی و حزب - دولت طراز نوین لنینیستی به پیروزی رسیدند.

البته از آنجایی که جوهر تمامی جنبش‌های رهائی‌بخش خلق‌های کشورهای پیرامونی در فرایند پس از جنگ بین‌الملل دوم «صورت پیشاهنگی و افقی» داشت، این انقلاب‌ها و جنبش‌ها نتوانستند آنچنانکه در جریان حرکت مصدق در جامعه خودمان دیدیم از فرایند افقی بسیج

توده‌ها وارد فرایند عمودی در چارچوب مدل دموکراسی - سوسیالیستی توسط جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پایین بشوند و بدین ترتیب بود که تمامی این «جنبش‌ها و انقلاب‌های افقی پیشاهنگی» در فرایند پس از جنگ دوم بین‌الملل گرفتار «حصار استراتژی حزب - دولت لنینیستی» شدند و همین آفت و حصار باعث گردید تا به موازات قربانی شدن دموکراسی در پای سوسیالیسم دولتی در این کشورها، حرکت افقی در پای حرکت عمودی ذبح گردد و سوسیالیسم حزب - دولت لنین سر از سرمایه‌داری تهاجمی امروز چین و روسیه درآورد. آنچنانکه دیدیم که با فروپاشی بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی در دهه آخر قرن بیستم، تمامی این انقلاب‌ها و جنبش‌ها مانند بازی دومینو فرو ریختند و جای خود را به نظام سرمایه‌داری دادند.

پر واضح است که علت شکست تمامی جنبش‌ها و انقلاب‌های فرایند دوم پیشاهنگی در جهان و در کشور ما «عدم پیوند دیالکتیکی بین دو جنبش دموکراتیک و سوسیالیستی، یا دو جنبش افقی و عمودی در چارچوب مدل حزب - دولت لنینیستی بوده است» که البته آفت اصلی مدل حزب - دولت لنینیستی که باعث شکست انقلاب اکتبر روسیه و فروپاشی بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی و شکست تمامی جنبش‌ها و انقلاب‌های رهائی‌بخش خلق‌های کشورهای پیرامونی در قرن بیستم گردید، «همان رویکرد پیشاهنگی به جوهر انقلاب بود که

بسترساز قربانی کردن دموکراسی در پای هیولای سوسیالیست حزب - دولت لنینی شد؛ و یا به عبارت دیگر «معلول نادیده گرفتن تئوری دموکراسی - سوسیالیستی بود» که مطابق آن تنها مکانیزم تحقق و دستیابی به سوسیالیسم، دموکراسی می باشد و هر مسیر دیگری غیر دموکراسی جهت دستیابی به سوسیالیسم سورنا از دهان گشادش نواختن می باشد؛ و البته اگرچه لنین در مبارزه تئوریک خود با روزا لوگزامبورگ بر دموکراسی به عنوان تنها مسیر و مکانیزم دستیابی به سوسیالیسم تکیه داشت اما در عمل به علت آلوده شدن او به «استراتژی پیشاهنگی حزب طراز نوین» و «جانشین کردن حزب پیشاهنگ به جای طبقه کارگر» دیدیم که او از بدو نهادینه کردن انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ با انحلال مجلس موسسان و محدود کردن حق انتخاب کردن و انتخاب شدن به طبقه کارگر روسیه، دموکراسی را در پای هیولای حزب - دولت به قدرت رسیده، رسماً و علناً قربانی کرد و شرایط برای ذبح «حرکت افقی یا دموکراتیک» در جامعه اتحاد جماهیر شوروی فراهم کرد.

لذا همین امر عامل اصلی شکست انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه توسط خود لنین شد که البته سنتز شکست انقلاب اکتبر روسیه توسط خود لنین، ظهور هیولای توتالیتراستالینی و سیطره بین الملل سوم و چهارم بر جنبش کارگری جهانی شد که در نهایت علاوه بر شکست تمامی انقلابها و جنبشهای رهائی بخش پیشاهنگ خلقهای کشورهای

پیرامونی که همگی آنها برای آزادی و برابری مبارزه می‌کردند، باعث فروپاشی هیولای توتالیتار حزب - دولت‌های قرن بیستم در دهه آخر قرن بیستم گردید.

باری به همین دلیل جریان اول پیشاهنگی تاریخ ایران که در نماد سه قیام کوچک خان در گیلان و کلنل پسیان در خراسان و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان نمود پیدا کردند، گرفتار آفت: بحران تئوریک و بحران استراتژی و بحران ایدئولوژی در عرصه «جداسازی بین دو مؤلفه افقی و عمودی» یا دو «وظایف دموکراتیک و سوسیالیستی» و در نهایت ورطه استراتژی حزب - دولت لنینیستی شد؛ و همین آفت‌ها باعث گردید تا این جریان‌های سه‌گانه فرایند اول «استراتژی پیشاهنگی» جامعه ایران در چارچوب توافق بین‌المللی و حمایت امپریالیسم انگلیس از رضاخان، توسط رضاخان سرکوب و نابود بشوند.

۱۴ - عامل اصلی شکست استراتژی پیشاهنگی در طول بیش از یک قرن گذشته تاریخ حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران در فرایندهای مختلف آن، از فتح تهران دهه پیشا کودتای رضاخان - سیدضیاء تا امروز عبارتند از:

الف - عدم توجه به اینکه فدراتیو، دموکراسی نیست و ایران فدراتیو به دموکراسی نمی‌انجامد و فدراتیو با دموکراسی متفاوت می‌باشد.



ب - عدم توجه به اینکه پروسس افقی یا تحقق دموکراسی در یک جامعه باید از پایین شروع بشود. آن هم در شکل «دموکراسی مشارکتی» و یا «دموکراسی شورایی» و یا «دموکراسی مستقیم» نه دموکراسی غیر مستقیم یا دموکراسی لیبرالیستی و یا دموکراسی پارلماناریستی. طبیعی است که مکانیزم دستیابی به چنین دموکراسی در جامعه، تزریق دموکراسی از بالا نمی‌باشد. فراموش نکنیم که بحران دموکراسی، چه در دایره حزب - دولت‌های سوسیالیستی باشد و چه در دایره دموکراسی - لیبرالیستی کشورهای متروپل مولود همین صورت «دموکراسی غیر مستقیم و تزریق از بالا می‌باشد».

بی‌شک برای دستیابی به «دموکراسی مستقیم» یا «دموکراسی از پایین» یا «دموکراسی مشارکتی»، جامعه «نیازمند به جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پایین می‌باشد»؛ و تا زمانی که در یک جامعه، جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پایین شکل نگیرد، امکان «دموکراسی از پایین» یا «دموکراسی مستقیم» یا «دموکراسی مشارکتی» وجود ندارد؛ که صد البته جریان‌های تابع استراتژی پیشاهنگی نه اعتقاد به جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پایین دارند و نه توان ایجاد و دستیابی به آن، چراکه در چارچوب استراتژی و تئوری پیشاهنگی، آن‌ها مطابق تئوری حزب طراز نوین لنین معتقد به جایگزینی پیشاهنگ به جای طبقه و توده‌ها هستند.

ج - عدم توجه جریان‌های تابع استراتژی پیشاهنگی به ساختاری و تاریخی بودن ستم در جامعه ایران، زیرا اینها با عمده کردن یک ستم مجبور می‌شوند تا ستم‌های دیگر ساختاری و تاریخی را در پایان ستم ذبح و قربانی کنند. فراموش نکنیم که در چارچوب ساختاری و تاریخی دانستن ستم در جامعه ایران مجبور می‌شویم تا به آرایش ستم‌های مختلف ساختاری و تاریخی جامعه ایران اعم از: ستم طبقاتی و ستم سیاسی و ستم فرهنگی و مذهبی و ستم ملی و قومیتی و غیره بپردازیم، طبیعی است.

د - عدم توجه به این اصل که «رادیکالیزم» باید در عرصه تئوری و برنامه حتماً «آلترناتیو داشته‌باشد» و «پیشاهنگ باید رادیکالیزم باشد، نه انقلابی»، انقلابی بودن مال توده‌ها است نه پیشاهنگ و پیشرو و پیشگام و این «توده‌های آگاه شده» هستند که انقلابی می‌شوند و با انقلابی شدن توده‌های است که جامعه انقلاب می‌کنند، نه اینکه انقلاب باعث انقلابی شدن جامعه می‌گردد. در نتیجه مطابق این رویکرد برای انقلاب کردن اول باید جامعه انقلابی توسط پروسس و مبارزه آگاهی‌بخش ایجاد کنیم و بعداً در این جامعه انقلابی توسط توده‌های انقلابی، انقلاب از پایین جامعه تکوین پیدا می‌کند؛ و بدین ترتیب است که برای اینکه پیشاهنگ رادیکالیزم باشد نه انقلابی، باید آنچنانکه شهید محمد حنیف‌نژاد می‌گفت: «قبل از اینکه پیشاهنگ

دست‌های خود را مسلح به اسلحه بکند، باید تئوری و اندیشه خود را مسلح نماید و اگر قبل از مسلح کردن اندیشه‌های خود، پیشاهنگ دست‌های خود را مسلح سازد، ای بسا آن اسلحه‌ها را به‌طرف خود نشانه‌گیری نماید.»

ه - مهم‌ترین آفت جریان‌های تابع استراتژی پیشاهنگی در مؤلفه‌های مختلف آن فقر تئوری است که خود این فقر تئوری باعث می‌گردد تا جریان‌های پیشاهنگ نتوانند در عرصه استراتژی مبارزه افقی و عمودی در چارچوب تئوری آلترناتیوساز به‌صورت رادیکالیزم عمل نمایند و یا شاید بهتر باشد که این‌چنین مطرح کنیم که با جایگزین‌شدن جایگاه رادیکالیزم به‌صورت انقلابی در عرصه استراتژی پیشاهنگی، آن جریان‌های پیشاهنگ نتوانند به هدایت‌گری قیام‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران دست پیدا کنند؛ و نتوانند در چارچوب آلترناتیو خودشان تبلیغ عملی و نظری بکنند و به همین دلیل است که در تحلیل نهایی آنها نه قدرت بسیج توده‌ها را دارند و نه قدرت سازماندهی توده‌ها از پایین.

و - عدم توجه به این واقعیت که بستر تاریخی و ذهنی عامل حرکت آنها دیالکتیک کنکریت موجود در جامعه خود می‌باشد، نه اراده قهرمان‌ساز پیشاهنگان، لذا تا زمانی که آنها به کشف این دیالکتیک کنکریت و مشخص جامعه خود دست پیدا نکنند نمی‌توانند وظایف افقی و عمودی خود را تعریف نمایند.

ز - عدم توجه جریان‌های تابع استراتژی پیشاهنگ به این حقیقت که عامل ذهنی قیام‌های مردم چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح ملی، «نارضایتی و فشار ستم‌های وارد بر آنها می‌باشد.»

ح - عدم توجه جریان‌های پیشاهنگ به این حقیقت که آنچه وظیفه پیشاهنگ و پیشرو و پیشگام می‌باشد، انجام قیام و حرکت به نیابت از توده‌ها نیست، بلکه «نهادینه کردن قیام خود توده‌ها می‌باشد» و نهادینه کردن قیام توده‌ها هرگز ممکن نیست مگر اینکه پیشاهنگ و پیشرو و پیشگام بتوانند به سازمان‌گری و سازماندهی این جنبش‌ها از پایین جامعه بپردازند؛ و لذا تا زمانیکه این سازماندهی از پایین صورت نگیرد، قیام‌های توده‌ها هر چند هم که فراگیر و گستره هم باشند، نمی‌توانند دوام پیدا کنند و شرایط برای سرکوب قیام توده‌ها توسط حکومت‌ها فراهم می‌باشد.

بنابراین تا زمانیکه قیام مردم توسط سازماندهی نهادینه نشود، شرایط برای سرکوب قهرآمیز آنها فراهم می‌باشد. البته مبارزه درازمدت توده‌ها با رژیم‌های مستبد و توتالیتر در گرو سازماندهی و نهادینه شدن آنها می‌باشد. به همین ترتیب عامل سرکوب قیام اجتماعی سال ۸۸ رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه‌ای همین اتمیزه بودن و خلأ سازماندهی و تشکیلات مستقل مردم بود، نه توان و پتانسیل رژیم مطلقه فقهاتی و یا سرکوب قیام دانشجویان در تیرماه سال ۷۸ توسط

حزب پادگانی خامنه‌ای، به دلیل ضعف سازماندهی و تشکیلات مستقل جنبش دانشجویی بود، نه قدرت بلامنزاع حزب پادگانی خامنه‌ای؛ و باز در همین رابطه علت عدم مقاومت مردم ایران در برابر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ همین خلأ سازماندهی و فقدان تشکیلات مستقل جهت نهادینه کردن مبارزه توده‌ها بود، نه قدرت کودتاگران.

ط - بزرگ‌ترین معضل استراتژی جریان‌های پیشاهنگی چه جریان‌های پیشاهنگ نظری و چه جریان‌های پیشاهنگ عملی در بیش از یک قرن گذشته تاریخ، حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران این بوده است که هیچ‌کدام از این جریان نتوانستند نه در عرصه درونی تشکیلات خود و نه در جامعه به دموکراسی پایدار دست پیدا کنند.

ک - عامل اصلی شکست استراتژی پیشاهنگی در فرایندهای مختلف خود در بیش از یک قرن حیات سیاسی خود در جامعه ایران این می‌باشد که تمامی جریان‌های پیشاهنگی بدون استثنا چه در عرصه نظری و تئوریک و چه در عرصه عملی از آغاز ظهور تا پایان فرود خود، پیوسته استراتژی و عامل موفقیت و حیات خود را در گرو «کسب قدرت سیاسی» تعریف می‌نمایند؛ و در این رابطه نوک پیکان حرکت خودشان چه در عرصه تاکتیک و چه در عرصه استراتژی در گرو ضربه زدن به قدرت سیاسی حاکم تعریف می‌کنند؛ و بدون کسب قدرت سیاسی هر گونه حرکتی در جامعه ایران محتوم به شکست

می‌دانند، در نتیجه همین تکیه استراتژی و تاکتیکی بر کسب قدرت سیاسی کردن، جریان‌های پیشاهنگ که همگی مولود پیروی از رویکرد حزب - دولت لنینیستی می‌باشد، باعث گردیده است تا جریان‌های تابع «استراتژی پیشاهنگی» در فرایندهای مختلف در جامعه ایران به‌عنوان خاکریز اول قدرت‌های سیاسی حاکم بر جامعه ایران، جهت سرکوب و نابودی و قلع و قمع آنها تعریف بشود و همین امر باعث گردیده است تا از آنجایی که توازن قوا در عرصه رویارویی نظامی، به‌علت قدرت تشکیلات کلاسیک نظامی حکومت‌ها و خود قدرت دولت، به سود رژیم‌های مرتجع و توتالیتار و مستبد حاکم می‌باشد، شرایط جهت سرکوب همه جانبه جریان‌های پیشاهنگ به‌وسیله رژیم توتالیتار و مرتجع فراهم باشد.

ل - تکیه استراتژیک بر «کسب قدرت سیاسی» جریان‌های معتقد به استراتژی پیشاهنگی فقط محدود به عرصه «کسب قدرت افقی» نمی‌شود، زیرا از آنجایی که تمامی جریان‌های تابع «استراتژی پیشاهنگی» (در سه مؤلفه مختلف تحزب‌گرایانه و چریک‌گرایانه و ارتش خلقی آن) به‌نحوی مستقیم و غیر مستقیم به‌لحاظ نظری و عملی چه در عرصه نظری و چه در عرصه عملی اجتماعی و تشکیلاتی، معتقد به استراتژی حزب - دولت و یا استراتژی حزب طراز نوین پیشاهنگ لنین می‌باشند، همین امر باعث گردیده است تا جریان‌های تابع «استراتژی پیشاهنگی» در فرایندهای مختلف آن مطابق رویکرد لنین، «گروه و

حزب و سازمان و حرکت و جریان، خودشان را به‌عنوان نماینده طبقه کارگر و نماینده جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به‌حساب بیاورند» و آنچنانکه در تئوری‌های مسعود احمدزاده و پرویز پویان و حتی بیژن جزنی و غیره مشهود است، علاوه بر اینکه «چریک خود یک حزب می‌شود» و «استراتژی مسلحانه و چریک‌گرایی هم تاکتیک می‌شود و هم استراتژی» و بدون «موتور کوچک» که همان جریان‌های معتقد به «استراتژی پیشاهنگی» می‌باشند، امکان به حرکت در آمدن «موتور بزرگ» که همان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد، وجود ندارد.

صد البته خود این «موتور کوچک» (جریان‌های تابع استراتژی پیشاهنگی اعم از چریک و ارتش خلقی و حزب و سازمان‌های پیشاهنگ) در تحلیل نهایی جایگزین و جانشین موتور بزرگ خواهند شد و آنچنانکه در شوروی لنین و استالین و انترناسیونال سوم و چهارم شاهد بودیم، به نیابت از طبقه کارگر و اردوگاه بزرگ مستضعفین به‌خصوص پس از قبضه قدرت سیاسی توسط استراتژی حزب - دولت (که رویکرد جریان‌های «استراتژی پیشاهنگی» به قدرت سیاسی می‌باشد) و حزب طراز نوین پیشاهنگ (که رویکرد جریان‌های تابع «استراتژی پیشاهنگی» به تشکیلات خودشان می‌باشد) تمامی قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی درید قدرت خود نگه‌می‌دارند.

بنابراین همین رویکرد گرایش به «کسب قدرت سیاسی» جریان‌های



تابع «استراتژی پیشاهنگی» باعث می‌گردد تا نسبت به توده‌ها و طبقه کارگر و اردوگاه بزرگ مستضعفین و جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین، رویکرد «قیم مابانه» پیدا کنند و سنتز نهایی این رویکرد قیم مابانه جریان‌های تابع استراتژی پیشاهنگی در عمل به آنجا می‌رسد که جریان‌های معتقد به «استراتژی پیشاهنگی» نسبت به «طبقه کارگر و اردوگاه بزرگ مستضعفین» در عرصه «سازمان‌گری و سازماندهی طبقه کارگر و اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» به‌جای اینکه تشکیلات خود را در عرصه سازمان‌گری افقی در طبقه کارگر و اردوگاه بزرگ مستضعفین حل نمایند، تلاش می‌کنند تا در عرصه سازماندهی عمودی کارگران و مستضعفین ایران را در تشکیلات خود حل کنند؛ و به همین دلیل در طول سه فرایند حاکمیت گفتمان پیشاهنگی بر جامعه ایران نه تنها طبقه کارگر و اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به‌عنوان بازی‌گر اصلی مبارزه طبقاتی و سیاسی و اجتماعی نتوانسته‌اند به‌صورت فراگیر وارد مبارزه جامعه‌سازانه بشوند و حداقل صاحب سازماندهی و تشکیلات مستقل خود بشوند، بلکه مهمتر از همه اینکه در دوران حاکمیت «استراتژی پیشاهنگی» به‌عنوان گفتمان مسلط بر جامعه ایران، طبقه کارگر ایران و اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران دوران رکود مبارزاتی خودشان را طی کرده‌اند و تنها وظیفه خودشان را در این رابطه تماشاگری به قهرمانان بازی‌گر پیشاهنگ و حداکثر کف زدن برای آنها تعریف می‌کردند.



یادمان باشد که در فرایند دوم حرکت پیشاهنگی در ایران، به‌خصوص در نیمه اول دهه ۵۰ «کارگری کردن» به‌عنوان تبعیدگاه رهبری جریان‌های پیشاهنگی جهت تسویه حساب و تصفیه درون تشکیلاتی تحت شعار «پرولتریزه کردن چریک‌ها» و یا به‌اصطلاح «پرولتریزه کردن خرده بورژوازی درون حزبی و درون سازمانی و درون تشکیلاتی» بوده است. آنچنانکه در جریان کودتای اپورتونیستی سازمان مجاهدین خلق توسط جریان محمدتقی شهرام شاهد بودیم که این جریان اپورتونیستی:

اولاً جهت توجیه کودتای خود بر سازمان مجاهدین خلق (از آنجایی که محمدتقی شهرام و جریان حامی او خود را به‌عنوان قیم طبقه کارگر ایران می‌دانستند) منهای اینکه سازمان اولیه مجاهدین خلق به‌عنوان نماینده خرده بورژوازی جامعه ایران تحلیل طبقاتی می‌کردند و منهای اینکه معتقد بودند که جامعه ایران در نیمه اول دهه ۵۰ (جهت تبیین بستر عینی طبقاتی کودتای اپورتونیستی خود) پرولتریزه شده‌است و طبقه کارگر ایران به‌لحاظ کمی و کیفی بر خرده بورژوازی غلبه کرده است و طبقه کارگر در نیمه اول دهه ۵۰ به‌عنوان اکثریت جامعه ایران درآمده‌اند، معتقد بودند که جهت مبارزه درون تشکیلاتی با مخالفین خود باید قبل از هر چیز جریان مذهبی مخالف کودتا درون تشکیلات سازمان مجاهدین که طبق گفته محمدتقی شهرام در بیانیه تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق که در سال ۵۴ منتشر

گردید، این جریان بیش از ۵۰٪ کل تشکیلات مجاهدین خلق تشکیل می‌دادند، جهت پرولتریزه شدن به کارخانه‌ها بروند تا پس از پرولتریزه شدن و قبول کودتای اپورتونیستی و تغییر ایدئولوژی و پذیرش شرایط رهبری تشکیلات بتوانند کارخانه و کارگری اجباری را ترک گویند و بر کرسی و پست تشکیلاتی خود تکیه بزنند؛ و بدین ترتیب است که در دستگاه محمدتقی شهرام و بهرام آرام، وحید افراخته خائن بدل به «ببر تشکیلات» می‌شود و مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف بدل به «خائن شماره یک و شماره دو» می‌گردند.

لذا در این رابطه بود که از مجید شریف واقفی عضو مرکزیت این سازمان گرفته تا نیروهای بدنه و قاعده تشکیلات (که حاضر به قبول رویکرد اپورتونیستی آن‌ها نشده بودند) توسط محمدتقی شهرام و بهرام آرام به کارخانه‌ها فرستاده شدند، بنابراین آنچه در این رابطه مهم بود اینکه رویکرد «قیم مابانه جریان‌های پیشاهنگی» نسبت به طبقه کارگر و اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دوران حاکمیت «استراتژی پیشاهنگی» باعث گردید که (گرچه این جریان‌های تابع استراتژی پیشاهنگی بیش از همه ۱۵۰ سال مبارزه تحول‌خواهانه جامعه ایران هزینه و شهید و شکنجه و زندان و فداکاری و ایثار و از خودگذشتگی نشان‌دادن) اما حداقل فونکسیون نسبت به حرکت درآوردن و سازماندهی کردن اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و طبقه کارگر ایران حاصل نمایند.

م - جایگاه «کسب قدرت سیاسی» به عنوان «هدف» در عرصه «استراتژی پیشاهنگی» در سه مؤلفه مختلف آن اعم از چریک‌گرایی و حزب‌گرایی طراز نوین لنینیستی و ارتش خلقی مائوئیستی آن، تنها محدود به قیام‌مآبی توده‌ها و طبقه کارگر و اردوگاه بزرگ مستضعفین (بازیگران اصلی عرصه مبارزه افقی یا دموکراتیک و عمودی یا سوسیالیستی) نمی‌شود، بلکه مهمتر از آن نفی «دموکراسی» در عرصه تشکیلات و سازماندهی عمودی و افقی می‌باشد.

قابل ذکر است که تا زمانیکه یک جریان سیاسی اعم از جریان پیشرو یا جریان پیشگام یا جریان پیشاهنگ در عرصه سازماندهی عمودی (تشکیلات سازمانی خود) نتواند «دموکراسی را تجربه نماید» چنین جریانی هر چند هم که در عرصه تئوری و نظری ادعای دموکراسی خواهی و دموکراسی طلبی بکند، در عرصه «عمل اجتماعی» و «عمل سیاسی» خود نمی‌تواند دموکراسی را به نمایش بگذارد یا دموکراسی را عملیاتی نماید. برای تشریح و توضیح این موضوع مجبوریم در اینجا به طرح نمونه و مثال بپردازیم: در خصوص علت شکست انقلاب ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ روسیه (که ۲۵ اکتبر سال جاری یکصدمین سال وقوع آن بود) هر چند که انقلاب اکتبر روسیه در آغاز قرن بیستم به علت تغییر در موازنه‌های نظم بین‌المللی جهان سرمایه‌داری به خصوص در مرحله پسا دو جنگ بین‌المللی اول و دوم توانست در عرصه مبارزه خلق‌ها با امپریالیسم

جهانی و در مبارزه رهایی‌بخش مستعمرات و کشورهای پیرامونی و تحت سلطه تأثیر مثبت داشته‌باشد و برای اولین بار حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و حقوق زنان و نفی استعمار در کشورهای مستعمره به رسمیت شناخته شود و در کشور خودمان پس از شکست انقلاب مشروطیت، سه جنبش کوچک‌خان در گیلان و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و کلنل پسپان در خراسان به‌عنوان مولود همین انقلاب ۲۵ اکتبر روسیه تکوین پیدا کنند.

ولی سؤال اساسی که در این رابطه مطرح می‌شود اینکه آیا ظهور هیولای توتالیزم استالینیسیم در قرن بیستم صورتی خلق الساعه و بالبداهه و مکانیکی داشته است؟ یا اینکه برعکس ظهور هیولای توتالیزم استالینیسیم در قرن بیستم مولود «استراتژی پیشاهنگی» و حزب طراز نوین و استراتژی حزب - دولت و سیاست‌های دسپاتیزم انحلال مجلس موسسان و محدود کردن حق انتخاب به طبقه کارگر روسیه و غیره خود لنین بوده است؟

داوری ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که عامل اصلی شکست انقلاب ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق در سال ۱۹۹۱ مولود عملکرد خود لنین و «استراتژی پیشاهنگی» حزب طراز نوین او و استراتژی تکی حزبی بر پایه حزب - دولت او و برنامه‌های ضد دموکراسی او بوده است؛ و دلیل این امر آن است که

عامل اصلی انحراف انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، استحاله «دموکراسی در عرصه نظر به بوروکراسی در عرصه عمل» بوده است. هر چند که خود لنین در عرصه تئوری معتقد بود که تنها راه و مسیر تحقق سوسیالیسم، دموکراسی می‌باشد و بدون مسیر دموکراسی، سوسیالیسم به فاشیسم می‌انجامد. ولی در عرصه عمل، لنین از فردای انقلاب ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ روسیه با انحلال مجلس موسسان و تکیه محوری کردن بر سیاست تک‌حزبی دست‌ساز خود و جایگزین کردن حزب کمونیست دست‌ساز خود به جای طبقه کارگر و اردوگاه بزرگ مستضعفین روسیه (که به‌علت غلبه اقتصاد کشاورزی دهقانان و زحمت‌کشان روستایی روسیه در رأس این اردوگاه قرار داشتند) و به‌علت محدود کردن حق رأی در انتخابات به طبقه کارگر روسیه، سنگ بنای بوروکراسی توتالیزم شوروی را بر پا کرد؛ و بدین ترتیب بود که «دموکراسی به‌معنای جنبش اکثریت عظیم توده‌ها برای اکثریت عظیم و به‌دست آن اکثریت عظیم جامعه توسط این تصمیمات لنین در روسیه پسا انقلاب اکتبر شکست خورد؛ و همین شکست دموکراسی در روسیه پسا انقلاب اکتبر بود که بسترساز ظهور بوروکراسی عظیم دولتی گردید؛ و به موازات جایگزین شدن هیولای عظیم بوروکراسی به‌جای دموکراسی در روسیه پسا انقلاب اکتبر بود که هیولای فاشیسم استالینی سر برآورد و استالین به‌عنوان خطرناک‌ترین توتالیت‌ر تاریخ ظاهر گردید.»

بنابراین عامل اصلی شکست انقلاب اکتبر روسیه و ظهور «سوسیالیست دولتی» و سیستم‌های توتالیتار حزب - دولت و بالاخره فروپاشی بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی در دهه آخر قرن بیستم همگی سنتز نظری و عملی خود لنین و تئوری‌های لنینیستی و به‌صورت مشخص استراتژی حزب طراز نوین پیشاهنگی و استراتژی تک‌حزبی، حزب - دولت لنینیستی می‌باشد؛ که این استراتژی باعث گردید تا حزب کمونیست در چارچوب سیاست تک‌حزبی به‌عنوان نماینده و جانشین طبقه کارگر قدرت را در چارچوب هیولای بوروکراسی (به‌جای دموکراسی) تصاحب نماید. طبیعی است که نخستین قتل این «استراتژی پیشاهنگی» لنینیستی، دموکراسی در عرصه تشکیلات و دموکراسی در عرصه جامعه بود.

فراموش نکنیم که در جامعه روسیه سال‌های آغازین قرن بیستم بیش از آنکه جامعه روسیه یک جامعه کارگری باشد، یک جامعه دهقانی بود و برعکس آنچه که کارل مارکس در رابطه با مشخصه جامعه سرمایه‌داری می‌گفت، در جامعه روسیه آغاز قرن بیستم طبقه کارگر به‌صورت اکثریت جامعه روسیه نبود و جامعه روسیه هنوز به دو قطب برتر بورژوازی و طبقه کارگر تقسیم نشده بودند و در جامعه روسیه آغازین قرن بیستم این طبقه دهقان روسیه بود که در عرصه اردوگاه بزرگ مستضعفین روسیه - مانند کشور چین - در نوک پیکان هرم طبقاتی

به لحاظ کمی و جمعیتی قرار داشتند. بی‌شک در چنان شرایطی که لنین مجلس موسسان را منحل کرد و حق رأی تنها برای کارگران قائل گردید، دیگر «دموکراسی به معنای حکومت اکثریت عظیم به دست اکثریت عظیم برای اکثریت عظیم جامعه» در جامعه روسیه پسا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ معنی نداشت و به موازات ذبح شدن این دموکراسی بود که با ظهور سوسیالیسم تزریقی دولتی تکوین یافته از بالا، آن هم توسط حزب آلترناتیو طبقه کارگر، «بوروکراسی جایگزین دموکراسی» گردید؛ و در نهایت سنتز دیالکتیکی جابه‌جایی بوروکراسی به جای دموکراسی در جامعه روسیه پسا انقلاب ۱۹۱۷ بود که هیولای فاشیسم و توتالیتار استالینی در قرن بیستم ظهور کرد.

بنابراین در تحلیل نهایی عامل اصلی شکست سوسیالیسم دولتی یا سوسیالیسم حزب - دولت لنینیستی قرن بیستم، «قربانی شدن دموکراسی در پای بوروکراسی تک‌حزبی بود»؛ اما سؤالی که تا اینجا بدون جواب مانده است اینکه، چرا در نظام حزب - دولت لنینیستی، دموکراسی قربانی شد؟ آیا واقعاً در دستگاه نظری لنین، آنچنانکه نظریه پردازان روسی، رقیب او می‌گویند، «دموکراسی جایی نداشت؟»

داوری ما در این رابطه عکس این قضیه می‌باشد، چراکه بر این باوریم که لنین در مرحله پیشا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، به «جایگاه دموکراسی در عرصه تحقق سوسیالیسم اعتقاد داشت و دموکراسی را

به‌عنوان شیوه تحقق سوسیالیسم در جامعه تعریف می‌کرد؛ اما آنچه که باعث گردید تا لنین در عرصه عمل و در پروسس تحقق انقلاب اکتبر روسیه «دموکراسی را قربانی سوسیالیسم دولتی بکند، رویکرد نظری و عملی اشتباه لنین به دموکراسی بود»، چراکه لنین در این عرصه نمی‌توانست بفهمد که شکل اعمال قدرت با مضمون قدرت دو مؤلفه جداگانه می‌باشد؛ و به همین دلیل لنین به اشتباه «دموکراسی را تنها شکل حکومت می‌دانست، نه نظام اجتماعی و نظام سیاسی و نظام تشکیلاتی»؛ و به همین دلیل بود که لنین در عرصه تئوری و نظریه‌پردازی خود در باب «دموکراسی و سوسیالیسم» نمی‌توانست بین دموکراسی و سوسیالیسم پیوند دیالکتیکی ایجاد نماید هر چند که او در نظر و تئوری معتقد بود که «دموکراسی شیوه دستیابی و تحقق سوسیالیسم می‌باشد». ولی در داوری لنین «سوسیالیسم نظام اجتماعی بود و دموکراسی نظام حکومتی و سیاسی» و این دیوار چین بین «سوسیالیسم و دموکراسی» در تئوری لنین ریشه در همان نادیده‌گرفتن «دموکراسی به‌عنوان نظام اجتماعی است».

لذا تا زمانیکه «دموکراسی را به‌عنوان نظام اجتماعی تعریف نکنیم و آن را مانند لیبرالیسم به‌صورت نظام حکومتی و سیاسی بدانیم، قطعاً و جزماً راهی جز گرفتار شدن در ورطه پارادوکس لنین و هیولای بوروکراسی به‌جای دموکراسی نخواهیم داشت»، چراکه تنها



«در چارچوب رویکرد به دموکراسی به‌عنوان نظام اجتماعی است که می‌توانیم حوزه‌های دموکراسی را به سه مؤلفه حوزه سیاسی و حوزه اقتصادی و حوزه معرفتی تقسیم نمائیم» و «سوسیالیسم را به دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی و دموکراسی معرفتی تقسیم کنیم» و «دموکراسی را حکومت مردم بر مردم توسط مردم و برای مردم تعریف نمائیم» و تنها از این طریق است که ما می‌توانیم «با پیوند بین سوسیالیسم و دموکراسی به‌صورت دو مؤلفه افقی و عمودی به رادیکالیزه کردن یا تعمیق دموکراسی بپردازیم» و این حقیقتی بود که لنین در عرصه نظر نتوانست به فهم آن دست پیدا کند.

در نتیجه همین رویکرد دوگانه لنین به دموکراسی و سوسیالیسم باعث گردید که در مرحله پسا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در هر زمانیکه او در برابر مشکلات انتخاب بین دموکراسی و سوسیالیسم مورد اعتقاد خود قرار می‌گرفت، دموکراسی را در پای سوسیالیسم ذبح می‌کرد؛ و بدین ترتیب بود که دیدیم لنین فرمان انحلال مجلس موسسانی که خود در برنامه اولیه‌اش معتقد به آن بود و محدود کردن حق رأی به کارگران در جامعه دهقانی روسیه داد؛ و بالاخره با ذبح کردن دموکراسی در پای سوسیالیسم، نه‌تنها برعکس رویکرد نظری قبلی خود که معتقد به «دموکراسی به‌عنوان تنها شیوه تحقق سوسیالیسم بود»، عقب‌نشینی کرد، بلکه به سوسیالیسم من‌های دموکراسی توسط سیاست تک‌حزبی،

یعنی حزب کمونیست دست‌ساز خود که آلترناتیو طبقه کارگر روسیه بود و استراتژی حزب - دولت یا سوسیالیسم بوروکراسی، تکیه کرد؛ اما آنچه که باید در تحلیل نهایی و به‌قول شکرالله پاک‌نژاد در تعلیل نهایی به‌عنوان علت شکست سوسیالیست حزب - دولتی قرن بیستم که سنتز نظری و عملی رویکرد لنین بود، مطرح کنیم، اینکه بن‌مایه انحرافی رویکرد لنین همان «استراتژی پیشاهنگی» می‌باشد که مطابق آن لنین در چارچوب تئوری حزب طراز نوین کارگری نه‌تنها توسط این استراتژی، حزب پیشاهنگ دست‌ساز خود را جایگزین طبقه کارگر کرد و نه‌تنها توسط این استراتژی بالاخره «گرفتار تله تک‌حزبی» در مرحله پسا انقلاب شد و نه‌تنها توسط این «استراتژی پیشاهنگی» بود که لنین در مرحله پسا انقلاب گرفتار سوسیالیسم از بالا و سوسیالیسم حزب - دولتی و سوسیالیسم بوروکراسی شد، بلکه مهمتر از همه اینکه این رویکرد بستر ساز ظهور «طبقه جدید در نظام بوروکراسی شوروی تازه تأسیس گردید.»

یادمان باشد که انحراف لنین در سرآغاز قرن بیستم تنها محدود به کشور شوروی سابق نشد، بلکه من‌های تمام کشورهای بلوک شرق و تمام کشورهای سوسیالیست دولتی جهان از کوبا تا چین و ویتنام و غیره حتی تمامی احزاب کمونیست کشورهای جهان و تمامی جنبش‌های معتقد به سوسیالیست مارکسیستی قرن نوزدهم کشورهای پیرامونی و کشورهای

متروپل سرمایه‌داری تحت تأثیر صد در صد «استراتژی پیشاهنگی» و رویکرد حزب - دولت لنین قرار گرفتند و برای مثال در جامعه خودمان ایران در مرحله پسا انقلاب ضد استبدادی ۵۷ در دهه ۶۰ آنچنانکه شاهد بودیم تمامی جریان‌های معتقد به سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا به علت گرفتار شده در حصار «استراتژی پیشاهنگی» لنینیستی و رویکرد حزب - دولت لنین، در برابر رژیم مطلقه فقهاتی که در دهه ۶۰ زیر چتر سرنیزه و استبداد و تیغ و داغ و درفش و دریای خون پروسه نهادینه شدن خود را طی می‌کرد، به علت تضاد سیاسی این رژیم در دهه ۶۰ (در عرصه صدور انقلاب فرقه‌ای خود به کشورهای منطقه) با سرمایه‌داری جهانی و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا، تقریباً تمامی جریان‌های مارکسیستی داخلی جامعه ایران در دهه ۶۰ در رویکرد خود «دموکراسی را در پای سوسیالیسم حزب - دولت لنینی مورد اعتقاد خود قربانی کردند»؛ و بعضی مانند حزب توده و اکثریت فدائیان خلق حتی به همکاری با رژیم مطلقه فقهاتی در سرکوب جنبش سیاسی ایران پرداختند.

علت انحراف تمامی جریان‌های مارکسیستی داخلی ایران در دهه ۶۰ که باعث شکست و فرار آنها از کشور گردید، در تحلیل نهایی همان گرفتار شدن در حصار «استراتژی پیشاهنگی» و رویکرد حزب - دولت لنینیستی بود؛ که این امر باعث گردید تا این جریان‌های مارکسیستی

در داخل ایران در دهه ۶۰ منهای اینکه «هیچ‌کدام از این جریان‌ها در عرصه درون تشکیلاتی روابط دموکراتیک نداشتند و تشکیلات عمودی همه آنها به صورت هرمی و یکطرفه صورت دسپاتیزم داشتند» و منهای اینکه همه آن جریان‌های مارکسیستی در عرصه استراتژی و تاکتیک محوری معتقد به «استراتژی پیشاهنگی» لنین در سه مؤلفه حزب طراز نوین و چریک‌گرایی مدرن و ارتش خلقی بودند و منهای اینکه همه آن جریان‌های مارکسیستی «با محور قرار دادن تشکیلات عمودی و هرمی خود در چارچوب رویکرد لنینیستی معتقد به پیوند جنبش کارگری ایران به محفل و گروه و سازمان و حزب خود بودند» (نه پیوند تشکیلات خود به جنبش کاری و طبقه کارگر) و منهای اینکه هر کدام از این جریان‌های مارکسیستی داخلی ایران خود را به‌عنوان هژمون طبقه کارگر ایران به حساب می‌آورند و دیگر جریان‌های مارکسیستی داخلی ایران را راست و چپ‌رو و اپورتونیست و غیره می‌خواندند و منهای اینکه همه جریان‌های مارکسیستی داخل ایران با مطلق کردن مکانیکی طبقه کارگر ایران در عرصه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران شرایط برای بن‌بست و سکتاریست طبقه کارگر ایران فراهم کرده بودند و منهای اینکه همه جریان‌های مارکسیستی داخل جامعه ایران به علت عدم برخورد مشخص در چارچوب تحلیل مشخص از جامعه ایران ضد مذهب بودند و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران، طبقه کارگر ایران را در چارچوب معیارهای کلاسیک سوسیالیست‌های

نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا محدود به پرولتاریای صنعتی می‌کردند (نه آن‌هایی که برای ادامه معیشت و زندگی در نظام سرمایه‌داری مجبور به فروش نیروی کار خود می‌باشند) و من‌های اینکه همه جریان‌های مارکسیستی داخل کشور در دهه ۶۰ تکیه ابزاری بر طبقه کارگر ایران می‌کردند و توسط آن تلاش می‌کردند تا حزب و سازمان خودشان را جهت یارگیری وارد طبقه کارگر بکنند و من‌های اینکه همه جریان‌های مارکسیستی داخل کشور در دهه ۶۰ برای لایه‌های دیگر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نقشی در عرصه تغییر اجتماعی جامعه ایران قائل نبودند و من‌های اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ موضع قیم مابانه نسبت به طبقه کارگر ایران داشتند و من‌های اینکه همه جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ طبقه کارگر ایران را به صورت یک گروه واحد اجتماعی - اقتصادی تعریف می‌کردند و من‌های اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ مانند لنین معتقد به کسب قدرت سیاسی و تغییر از بالا بودند و من‌های اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ با تاسی از اشتباه کارل مارکس، یعنی تحلیل دو قطبی از جامعه سرمایه‌داری ایران، قطب طبقه کارگر ایران را در اکثریت کمی و کیفی تحلیل می‌کردند و من‌های اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ با تاسی از لنین «سوسیالیسم را کسب قدرت سیاسی و مبارزه مکانیکی با امپریالیسم تعریف می‌کردند» و من‌های اینکه تمامی جریان‌های

مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ به علت عدم اعتقاد به رادیکالیزه کردن سوسیالیسم و مبارزه سوسیالیستی یا مؤلفه عمودی توسط مبارزه دموکراتیک یا مؤلفه افقی معتقد به مبارزه تک مؤلفه‌ای در جامعه ایران بودند و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ «حساسیتی نسبت به دموکراسی و وظایف دموکراتیک نداشتند» و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ در چارچوب تحلیل مشخص جامعه ایران را به صورت مشخص تحلیل نمی‌کردند و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ در عرصه نظام سیاسی «معتقد به تز دیکتاتوری پرولتری ای مارکس و انگلس بودند» و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ با تاسی از لنین «به جای سوسیالیست طبقه‌ای معتقد به سوسیالیست نیابتی حزب طراز نوین پیشاهنگ لنینیستی بودند» و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ با تاسی از مارکس و انگلس تمامی نظرات خودشان را به صورت «ضرورت تاریخی» برای جامعه ایران مطرح می‌کردند و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ با تاسی از حزب کمونیست دوران استالین در عرصه تشکیلات عمودی و هرمی خود از «فرایند سانترالیسم دموکراتیک وارد فرایند سانترالیسم مطلق شده بودند» و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ به علت اینکه «آلترناتیو پذیر نبودند» و منهای اینکه

«سوسیالیست برای تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران جبر ابزار تولید بود نه یک انتخاب آگاهانه بر پایه آگاهی‌های طبقاتی» و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی در داخل ایران در دهه ۶۰ معتقد به «گذار به سوسیالیسم از طریق راه رشد غیر سرمایه‌داری بودند» و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی در داخل ایران در دهه ۶۰ معتقد بودند که «این تحول و انقلاب سیاسی است که جامعه ایران را می‌سازد نه برعکس، این جامعه ایران است که باید بر اساس تحول دیالکتیکی از درون خود به تحول و انقلاب سیاسی دست پیدا کند» و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی در داخل ایران در دهه ۶۰ با تاسی از لنین و استالین «با نگاه ذات‌گرایانه به طبقه کارگر و طبقه بورژوازی نگاه می‌کردند و طبقه را واقعیتی بیرونی می‌دانستند نه مفهوم مجرد و رابطه مشخص بین گروه‌های اجتماعی» و منهای اینکه تمامی جریان‌های مارکسیستی در داخل ایران در دهه ۶۰ در چارچوب رویکرد فلسفی کارل مارکس که معتقد به «تقدم هستی اجتماع بر آگاهی اجتماع بود» در جامعه ایران حتی در عرصه مبارزه سوسیالیستی هم معتقد بودند که «این هستی اجتماعی است که آگاهی اجتماعی می‌سازد نه بالعکس» اما مهمتر از همه آن اعتقادات نظری و عملی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران در دهه ۶۰ این بود که همه آنها مانند کارل مارکس معتقد بودند که «دموکراسی از ترهات سرمایه‌داری است» و در چارچوب این اعتقادات نظری و عملی جریان‌های مارکسیستی

داخل ایران بود که ده سال بعد از انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ ایران، زمانیکه در سال ۱۹۹۲ مرحله فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق فرارسید، تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران گرفتار فرا بحران تئوریک و سیاسی و استراتژی و تشکیلاتی شدند و دلیل این امر هم این بود که فروپاشی بلوک شرق و شوروی در دهه آخر قرن بیستم، به معنای شکست انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و شکست استراتژی پیشاهنگی و شکست استراتژی حزب طراز نوین لنینیستی و شکست استراتژی حزب - دولت لنین و شکست استراتژی سوسیالیست بوروکراسی تک‌حزبی بود و از آنجایی که بن‌مایه نظری و عملی تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران همین اندیشه‌ها و رویکردهای لنین بود، به همین دلیل فروپاشی بلوک شرق در دهه آخر قرن بیستم به مثابه زیر و زبر شدن تمامی اعتقادات عملی و نظری تمامی جریان‌های مارکسیستی داخل ایران گردید.

هر چند که این فرا بحران نظری و عملی دامن‌گیر تمامی طرفداران مارکسیست در عرصه جهانی نیز گردید؛ و جالب توجه اینکه تمامی این جریان‌ها در عرصه جهانی پس از نقد گذشته خود و نقد اندیشه‌های لنین و استالین و نقد اندیشه‌های کارل مارکس و انگلس در خصوص علل و دلایل فروپاشی بلوک شرق و شکست انقلاب اکتبر روسیه به یک سنتز نظری رسیدند و آن اینکه عامل شکست انقلاب اکتبر و



فروپاشی سوسیالیسم دولتی قرن بیستم «عدم فهم پیوند دیالکتیکی  
بین دموکراسی و سوسیالیسم به عنوان دو امر قائم به ذات و مستقل  
بوده است.»

